

مجله فرهنگ و هنر مسیحی

ژوئن ۲۰۲۶ - خرداد ۱۴۰۵ شماره ۱۲۲

NO:122 JUNE - 2026



ماهنامه اسمیرنا به صورت رایگان عرضه می گردد



Smyrna Magazine No: 122

Smyrna Church JBM

SMYRNA MAGAZINE
NUMBER: 122
JUNE-2026

Copyright © 2026 by JBM
Presented By Jubal Band Ministries

ارتباط با ما

اگر از نسخه آنلاین استفاده می‌کنید کافیسیت روی آدرس‌ها کلیک کنید تا مستقیم وارد شوید

www.smyrna-magazine.com
www.smyrnacollege.com

smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

@smyrna.jubal.church

Smyrnachurch_jbm
Smyrna_church_jbm

Smyrna Church (JBM)
Omid Sabooki

(+1) 469 793 96 88
(+1) 770 268 91 76
(+90) 534 269 75 45

Smyrna Church (JBM)

سر دبیر
عیسی

مجله مسیحی اسمیرنا
خرداد ۱۴۰۵ / ژوئن ۲۰۲۶
مجله شماره ۱۲۲
صاحب امتیاز و مدیر مسئول
امید سبوکی

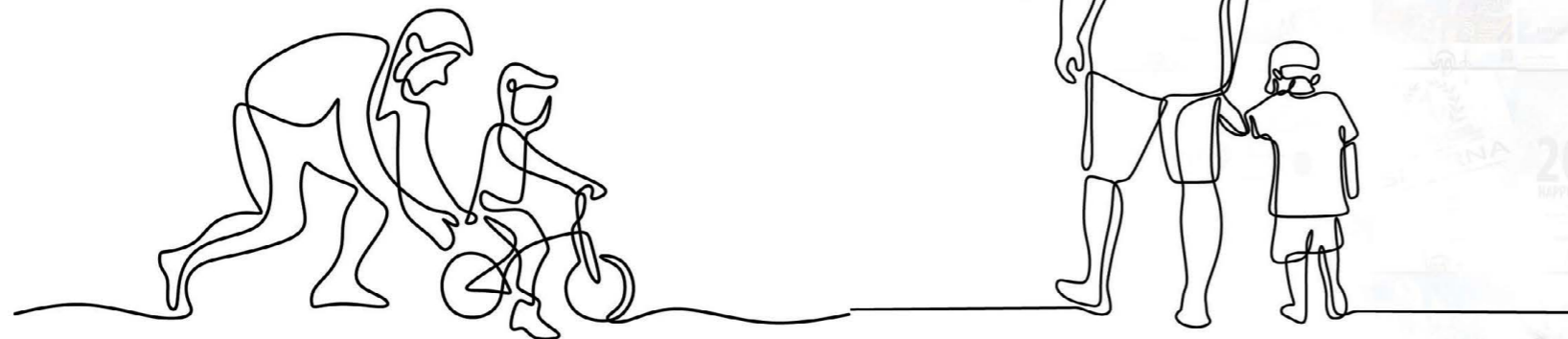
صفحه پردازی: احسان، زهرا، حسن
طراحی صفحات: تیم گرافیک اسمیرنا
طراحی جلد: مانده، المیرا، امید
ترجمه: مهسا، مینا، امید
ویراستاری: تیم اسمیرنا

همیاران اسمیرنا

بهزاد، جواد، جیمز، یاشار، بهنام، زهرا، سمیه، کاوه،
مایا، مانده، فرشید، ادموند، ادیسون، استیو، مریم،
مسعود، شمس، علی، ترابی، هلنا، محمدحسین، سارا،
حسین

و کلیسای اسمیرنا در
ترکیه، ایران، کانادا، اروپا و آمریکا

«یوبال باند» گروه فرهنگی و هنری مسیحیان ایرانی و فارسی زبان می‌باشد. شما می‌توانید مقالات، مطالب، دلنویشته و شهادت‌های خود را برای درج در مجله اسمیرنا برای ما ارسال فرمایید. اختیار ویرایش و خلاصه کردن مقالات با هیات تحریریه مجله می‌باشد. ناشران مجله از درج مقالات و نکاتی که حاوی مطالب اهانت‌آمیز به کلیساها، ادیان دیگر و یا گروه‌های سیاسی باشد، معذورند. مقالات مندرج در این مجله الزاماً نظریه ناشران مجله یا موسسه یوبال باند نیست. کلیه حقوق مربوط به آثار نوشتاری و گرافیکی و دیگر محتویات این مجله به طور کامل متعلق به گروه یوبال باند می‌باشد، و هر گونه استفاده بدون مجوز کتبی از طرف مدیر مسئول، غیر قانونی و قابل پیگیری می‌باشد.



آنچه در این شماره می خوانیم:

شما می توانید برای دسترسی مستقیم به صفحه مورد نظر، روی آن کلیک کنید و برای بازگشت به صفحه فهرست نیز بر روی دکمه بازگشت کلیک کنید.



سرمقاله

راز پدر

۶

از گوشه و کنار جهان

خم

۸

رسم شاگردی

کلید پادشاه

۱۰

خانواده ای زیر صلیب

یاشار

۱۲

نقش و نگار

کاراواجا

۱۶

نگاهی به سیخای جهان

کلبه

۱۸

نگاهی به سیخای ایران

رها

۲۰

معرفی کتاب

خودت را همانگونه ببین که خدا می بیند

۲۲

کلیسا در جفا

وی و سان

۲۴

سبک زندگی، زندگی سالم

پیاده روی

۲۸

تنور (آشپزی)

پیده و لاهمجون

۳۰

تاریخ سازان آسمانی

لیدی جین گری

۳۲

کانون شادی

ابراهیم

۳۴

جوانان

استیفان

۴۲

صفحه روز

بخواهید تا به شما داده شود...

۵۰

من یک زن هستم

ایمان زن مطرود

۵۲

ارتشی برای دعا

آذربایجان شرقی

۵۶

دلنوشته های دور و نزدیک

نامه به پدر آسمانی

۵۸

سرگرمی

جدول

۶۰

معرفی برنامه ها

ارتباط با ما

۶۲



سر مقاله

راز پدر...

پسر چشمان خود را گشود. همه جا را تاریکی و ناامیدی فرا گرفته بود. هر نگاه و هر فکری که از برابر چشمانش می‌گذشت، فریادی از یأس و شکست بود. تلاش کرد لبخندی بر لب بیاورد، شاید حالش بهتر شود، اما نشد. زیر لب زمزمه می‌کرد:

«چرا من در چنین شرایطی هستم؟ چرا از برکت و دولت پدر محروم؟ چرا تنهایم؟ چرا محبتی که مرا در آغوش بگیرد و قلب سنگین و شکسته‌ام را التیام بخشد، نمی‌بینم؟»

بغض گلویش را فشرده و اشک، بی‌امان از چشمانش جاری شد. قطره‌ها، گرد و غبار و سیاهی چهره‌اش را در مسیر خود می‌شستند. شاید این بیداری امروز، بیداری دیگری بود بیداری روح و چشمانش. با صدایی لرزان با خود گفت:

«باید برگردم... باید برگردم... پدر... من لایق نیستم.» و در حالی که این جمله را بارها تکرار می‌کرد، به راه افتاد. فاصله‌اش تا خانه بسیار بود. گاهی با شک می‌ایستاد، گاهی چند قدمی به عقب برمی‌گشت، اما باز زمزمه می‌کرد:

«باید نزد پدر بازگردم... باید به او بگویم که لایق نیستم... باید خود را کوچک کنم... شاید مرا بپذیرد.»

و دوباره قدم‌هایش را به سوی خانه برمی‌داشت. سرش پایین بود و درگیر افکارش، که ناگهان صدایی شنید:

«فرزندم...»

سرش را بالا آورد. پدر، به سوی او می‌دوید. دستانش را گشوده بود تا او را در آغوش بگیرد، و اشک از چشمانش جاری بود. پسر مات و میهوت مانده بود. چه قانونی در اینجا برقرار است که شکننده عهد و ترک‌کننده خانه هنوز «فرزند» خوانده می‌شود و سزاوار آغوش است؟

در میان این حیرت، ناگهان خود را در آغوش پدر یافت. آغوشی که در زیر بازوان قدرتمندش، گویی بار سال‌ها سنگینی از استخوان‌هایش برداشته می‌شد.

پدر، با نگاهی عمیق و لبخندی پر از محبت، بارها او را در آغوش فشرده و زمزمه کرد:

«فرزندم... فرزندم...»

پدر به سوی فرزند دوید.

نه برای رسیدن، بلکه برای شکستن فاصله‌ها.

نه فقط برای استقبال، بلکه برای اعلام عشقی بی‌مانند.

اینجاست که نوعی دیگر از اندیشه آغاز می‌شود، اندیشه‌ای از پذیرش و بخشش. قانون این دنیا به ما می‌آموزد که محبت، نتیجه عملکرد است. به ما القا می‌کند که پذیرش، پس از اصلاح شدن می‌آید. به ما آموخته‌اند که ابتدا باید خود را ثابت کنیم، تا بعد تعلق پیدا کنیم. اما اینجا، قانونی دیگر برقرار است.

قانونی که فریاد می‌زند:

تو تعلق داری، پس می‌توانی بازگردی...

تو پذیرفته شده‌ای، پس می‌توانی تغییر کنی...

تو فرزند هستی، حتی وقتی مثل یک فرزند زندگی نکرده‌ای.

این، راز پدر است....

راز این قلمرو...

پدر آسمانی نه تنها منتظر بازگشت ماست، بلکه در انتظار لحظه‌ای است که بتواند بدود. دویدن او، نشانه عجله نیست، بلکه نشانه اشتیاق است. اشتیاقی که از ذات او سرچشمه می‌گیرد، نه از شایستگی ما.

پدر، تنها او را در آغوش گرفت او را بازگرداند.

لباس نو بر تنش پوشاند، انگشتری بر دستش گذاشت، و جایگاهش را به او بازگرداند.

این‌ها تنها نمادهای محبت نیستند؛ این‌ها اعلام هویت‌اند. زیرا در اینجا، قانونی دیگر حاکم است...

قلمرو پدر.



امیر سبوح





از گوشه و کنار جهان

خبر



آثار یافت شده در سوریه

یکی از کلیساهای اولیه در سوریه کشف شد.

با توجه به گزارش‌های «کریستین هدلایز»، در مکان‌های باستانی منبج سوریه یک پناهگاه مسیحی پیدا شده که متعلق به کلیساهای اولیه می‌باشد.

این ویرانه‌ها در قلمرویی قرار داشته که از سال ۲۰۱۴ تحت کنترل داعش بوده است و بعد از حمله و تسخیر شهر منبج توسط این گروه، این کلیسای اولیه در بین زباله‌ها مخفی بوده و از چشم داعش دور مانده است. عبدالوهاب شکور رئیس سازمان میراث فرهنگی و اکتشافات باستانی منبج که در این منطقه مطالعات زیادی به انجام رسانده است به خبرگزاری‌ها این‌طور گفت: این مکان باستانی در زیر زباله‌ها، خرابه‌ها و ویرانه‌ها مخفی مانده و امکان دسترسی به این مکان غیرممکن بوده به همین خاطر از چشم داعش محفوظ مانده است. در سال ۲۰۱۶ بعد از اینکه نیروهای دموکرات وارد می‌شوند کنترل شهر را در دستان خود می‌گیرند و داعش از آن‌جا خارج می‌شود، هنگام تمیز کردن و بازسازی شهر این مکان باستانی کشف می‌گردد.

وی در ادامه از شور و اشتیاق خودش چنین گفت که خیلی هیجان زده بودم، پس از کشف این مکان و دیدن این کلیسای اولیه نمی‌توانم اشتیاق و هیجان خود را توصیف کنم؛ باورم نمی‌شد که همه چیز را می‌توانستم با دستانم لمس کنم. صلیب‌ها به ستون‌ها و دیوارها نصب بود و شرایط و شواهدی که در این کلیسا دیده

می‌شد و سنگ نوشته‌هایی که آنجا وجود داشت نشان از این بود که این مکان برای زمانی بوده است که مسیحیان تحت آزار و اذیت امپراطوری روم قرار داشتند.

عبدالوهاب اضافه می‌کند که این مکان بسیار ویژه و منحصر به فرد است، در این مکان خروجی‌ها و تونل‌های مخفی طراحی شده و این را نشان می‌دهد که نگهبانانی در بیرون وجود داشته‌اند و به محض احساس خطر از جانب روم و یا دیگر جفا دهندگان بقیه افراد را آگاه ساخته و آن‌ها از طریق این تونل‌ها و زیرزمین‌ها فرار می‌کردند تا به کسی صدمه وارد نشود.

«جان وینالد» باستان شناس آمریکایی در مجله فاکس نیوز اعلام کرد این مکانی که کشف شده مربوط به زندگی مسیحیانی است که در زمان امپراطوری روم زندگی می‌کردند. این مکان و شواهد موجودی که در این کلیسا قابل مشاهده است ما را به درک بهتر آزار و اذیت‌ها و جفاهای آن زمان در دولت روم یاری می‌دهد.

دکتر «ویلیاندنیز» استاد تاریخ و باستان شناس دانشگاه‌های جنوب شرق آمریکا این‌طور می‌گوید که شواهد این کلیسا نشان می‌دهد که جمعیت قابل توجهی در آن منطقه وجود داشته‌اند که احساس خطر می‌کردند و برای فعالیت‌های خود نیاز به پناهگاه و محلی امن داشته‌اند، از همین رو این تونل‌ها و زیرزمین‌های مخفی را به وجود آورده‌اند و این نیز دال بر آزار و اذیت و جفا توسط دولت روم بر ایمان‌داران مسیحی است.

حفاری این مکان در سال ۲۰۱۷ آغاز شد ولی متأسفانه به علت مین‌گذاری و تله‌های بمبی که داعش در این منطقه کار گذاشته بود این عملیات به کندی پیش رفت. اما با تمام مشکلات و سختی‌ها بسیاری از وسایل و تجهیزاتی که در این کلیسا موجود بود در یک جشنواره برای مردم محلی به نمایش گذاشته شد.

دعا می‌کنیم برای تمام کلیساهایی که در جفا هستند؛ و شکرگزاری می‌کنیم برای افرادی که از آن همه شرایط سخت گذر کردند تا حال من و شما بتوانیم کلام خداوند را در دسترس داشته باشیم.

خدا و اتفاقات بد

چرا خداوند مانع وقوع اتفاقات بد در دنیا نمی‌شود؟

جین کلیسون صاحب و مجری پر طرفدار برنامه تلویزیونی Early Show در یکی از برنامه‌های خود از «آن گراهام»، معلم و واعظ کتاب مقدس و دختر بیلی گراهام دعوت کرد تا در مصاحبه‌ای در این برنامه شرکت کند.

در طی این مصاحبه مجری از او پرسید: چطور خداوند اجازه می‌دهد این همه اتفاقات بد در دنیا رخ دهد؟ چرا خداوند جلوی کشتار یا طوفان‌ها و سونامی‌ها را نمی‌گیرد؟

پاسخ ایشان در مقابل این سوال چالش برانگیز بسیار عمیق و قابل تأمل بود. او گفت: «من معتقدم خداوند هم عمیقاً از این ماجرا غمگین شده است، درست همین‌طور که ما هستیم. اما ما سال‌ها به خداوند گفته بودیم که از مدارس ما بیرون برو، از دولت و حکومت ما بیرون برو و زندگی‌های ما را ترک کند و چون خداوند ما را موجودات دارای اختیار آفرید خواسته‌های ما را محترم می‌شمارد و با دلشکستگی کنار می‌ایستد.

چگونه وقتی از خداوند درخواست کرده‌ایم تا ما را تنها بگذارد، می‌توانیم از او انتظار داشته باشیم که به ما آزمایش داده و از ما محافظت کند؟

در پرتو حوادث اخیر مانند حمله تروریست‌ها، تیراندازی در مدارس و غیره، من فکر می‌کنم همه این‌ها از زمانی آغاز شد که مدلین موری اوهار گفت که نمی‌خواهد در مدارس دعا وجود داشته باشد و بچه‌ها و معلمین‌شان دعا کنند. ما هم قبول کردیم.

سپس دیگری گفت بهتر است در مدارس کتاب مقدس خوانده نشود. «کتاب مقدس می‌گوید قتل مکن، دزد مکن و همسایه‌ات را مثل خودت دوست بدار» ما هم قبول کردیم.

دکتر بنجامین اسپاک گفت که ما نباید فرزندانمان را زمانی که رفتاری نادرست دارند، تنبیه کنیم. زیرا که شخصیت‌های کوچک آن‌ها منحرف شده و ممکن است آسیبی به اعتماد به نفسشان وارد سازد با توجه به اینکه پسرانشان خودکشی کرد و می‌دانستیم نظریه درستی نیست، ولی گفتیم: «یک کارشناس به خوبی می‌فهمد که چه می‌گوید» و قبول کردیم.

و حال مدام از خودمان می‌پرسیم که چرا فرزندانمان وجدان ندارند؟ چرا خوب را از بد تشخیص نمی‌دهند؟ و چرا به قتل رساندن غریبه‌ها، هم کلاسی‌ها و خودشان آن‌ها را آزار نمی‌دهد؟ شاید اگر ما کمی تأمل می‌کردیم می‌توانستیم دلایلش را بفهمیم. من معتقدم که این ارتباط زیادی با جمله «هر چه بکاریم، همان را درو خواهیم کرد» دارد.

جالب است که مردم به راحتی خداوند را دور می‌اندازند و بعد



متعجب می‌شوند که چرا جهان در حال تبدیل به جهنم است. جالب است که هرچه روزنامه‌ها می‌گویند را باور می‌کنیم، اما آنچه کتاب مقدس می‌گوید را زیر سوال می‌بریم.

جالب است که ما می‌توانیم از طریق اینترنت جوک بفرستیم و به سرعت باد پخش می‌شوند اما وقتی شما شروع می‌کنید تا پیامی راجع به خداوند عیسی بفرستید، مردم در مورد انتقال دادن آن نیاز دارند که ۲ بار فکر کنند.

جالب است که نوشته‌ها و مقالات شهوانی، خام، مبتذل و زشت آزادانه در فضای اینترنت می‌چرخند، اما مباحث عمومی راجع به خداوند در مدارس و

محیط کار ممنوع می‌باشد.

جالب است زمانی که این پیام را انتقال می‌دهید، برای افراد زیادی در لیست

خود نمی‌فرستید چون مطمئن نیستید که آن‌ها چه باورهایی دارند یا در صورت فرستادن آن چه فکری راجع به شما خواهند کرد.

جالب است که ما در مورد فکر دیگران نسبت به خودمان بیشتر نگران هستیم تا فکر خداوند درباره ما.



رسم شاگردی



کلیدهای سلطنت



امسال در سری «کلیدهای سلطنت ملکوت» هدف ما این است که فقط درباره پادشاهی خدا نشویم، بلکه کلیدهایی را که مسیح به ما داده بشناسیم، دریافت کنیم و به کار ببریم؛ تا درهای بسته گشوده شود و درهایی که بر طوفانها، ترسها و حملات تاریکی باز ماندهاند، بسته گردد. هر شماره، یک کلید را روشن می‌کنیم تا ایمان ما از «دانستن» به «زیستن» برسد.

مرور کوتاه چهار کلید اول:

«کلید اول: کلام پادشاه»

شروع همه چیز با کلام است. عیسی گفت: «کلماتی را که به من دادی، به ایشان دادم» (یوحنا ۱۷ آیه ۸). کلام فقط برای شنیدن نیست؛ برای باز کردن و بستن است. وقتی کلام در قلب ما می‌نشیند و بر زبان ما جاری می‌شود، به جای واکنش‌های احساسی و ترس‌آلود، با حقیقت پادشاهی عمل می‌کنیم.

«کلید دوم: دعوت و مأموریت»

عیسی گفت: «چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم» (یوحنا باب ۲۰ آیه ۲۱). ما فقط نجات‌یافته نیستیم؛ فرستاده‌ایم. دعوت ما بر مأموریت مسیح بنا شده است. وقتی دعوت روشن شود، زندگی از حالت گیج و واکنشی بیرون می‌آید و جهت می‌گیرد.

«کلید سوم: جلال پادشاه»

جلال حقیقی از مردم نمی‌آید؛ از پادشاه می‌آید. در این کلید یاد گرفتیم تفاوت «آینه» و «پنجره» چیست: آینه دنبال جلب توجه است، اما پنجره اجازه می‌دهد نور خدا عبور کند و احترام حقیقی شکل بگیرد. این کلید، اقتدار و خدمت را از خودنمایی محافظت می‌کند.

«کلید چهارم: روح القدس (به مناسبت پنطیکاست)»

در شماره قبل، به دلیل فصل پنطیکاست، کلید چهارم را به «روح القدس» اختصاص دادیم؛ زیرا روح القدس رهبر و هماهنگ‌کننده همه کلیدهاست. بدن ما «معبد روح القدس» است (اول قرنتیان شش آیه ۱۹) و «همان روح» که عیسی را از

مردگان برخیزانید در ما ساکن است. (رومیان هشت آیه ۱۱). روح القدس فقط یک حس یا انرژی نیست؛ شخص و رهبر ساکن درون ماست که تعلیم می‌دهد، تسلی می‌دهد، توبیخ می‌کند و قوت می‌بخشد. اکنون رسیدیم به:

«کلید پنجم: «اقتدار مساوی» اقتدار پادشاه»

وقتی کلمه «اقتدار» را می‌شنویم، شاید اولین برداشت ما «قدرت» باشد؛ یعنی توانایی، قوت، نیروی اجرایی، توان عمل و حتی توان معجزه. اما خدا فقط به ما «قدرت» نمی‌دهد؛ به ما اقتدار می‌دهد. قدرت یعنی توان انجام دادن یک کار. اما اقتدار یعنی «حق انجام دادن آن کار»؛ یعنی اختیار، مجوز، و اجازه آسمانی. اقتدار یعنی حق فرمان دادن. خیلی وقت‌ها ممکن است قدرت و توانایی داشته باشیم، اما چون حق و مجوز نداریم، آن قدرت کارآمد نیست.

یک مثال ساده: ممکن است در جلسه، حرف زدن را بلد باشی و حتی توانایی‌اش را داشته باشی، اما اگر «حق صحبت» نداشته باشی، همان توانایی یا بی‌اثر می‌شود یا مشکل‌ساز. قدرت بدون اقتدار، می‌تواند گیجی و آشفتگی تولید کند.

یا یک مثال ملموس‌تر: شما برای ساختمان خود کارگران و معماران عالی استخدام کرده‌اید و خودتان هم حتی اگر بهترین و متبحرترین نجار و معمار باشید، تا وقتی مجوز قانونی وجود نداشته باشد، پشت در می‌مانید. برای شروع ساخت‌وساز یا تعمیرات، مجوز شهرداری و ارگان‌های لازم باید صادر شود. تا وقتی مجوز نباشد، قدرت شما و تیم شما عملاً کار نمی‌کند؛ و حتی ممکن است با وجود مهارت، بیشتر دردسر و سردرگمی ایجاد شود. اقتدار یعنی مجوز داده شده؛ و پشت هر مجوز، یک هدف، یک مأموریت، و یک دستورکار مشخص وجود دارد.

دقیقاً همین منطبق را در خدمت مسیح می‌بینیم. عیسی در لوقا ۴ می‌گوید: «روح خداوند بر من است...» و بعد می‌گوید: «تا...» این «تا» یعنی هدف، مأموریت، و اجندا. روح، بر اوست تا فقیران را بشارت دهد، تا آزادی را به اسیران اعلام کند، تا بینایی را به کوران موعظه کند... یعنی اقتدار با یک مأموریت مشخص همراه است، نه با گیجی.

حالا این اقتدار مانند کلیدی به ما سپرده شده است به عنوان ایمانداران به مسیح. عیسی در لوقا باب ۱۰ آیه ۱۹ می‌گوید: «به شما اقتدار دادم... بر تمامی قدرت دشمن...» این یعنی دو حقیقت هم‌زمان:

● ما مجوز داریم.

● دشمن در برابر این مجوز خلع سلاح شده و بی‌دفاع است.

وقتی این را بفهمیم، کلید اقتدار برای ما از یک مفهوم مبهم، به یک ابزار عملی تبدیل می‌شود. برای درک بهتر، مثال پلیس بسیار کمک‌کننده است. دیدن اتومبیل پلیس یا حضور پلیس در خیابان به مردم القا می‌کند که اینجا «قانون» وجود دارد؛ پس بلافاصله رفتارشان را با قانون هماهنگ می‌کنند. تفاوت این کلید با کلید کلام پادشاه نیز همین جاست: کلید کلام مثل پلیس مخفی است؛ باید کارت خود را نشان دهد تا معلوم شود اختیار دارد. اما پلیس سر چهارراه، لباس و حضورش خودش اقتدار است؛ نیاز به نشان دادن کارت ندارد. وجود او نظم می‌آورد. اقتدار پادشاه نیز چنین است: وقتی به درک درست برسد، فضای اطراف ما تغییر می‌کند.

در زندگی عیسی هم همین را می‌بینیم: کلام او با اقتدار بود و حضور او هم. وقتی تعلیم می‌داد، مردم حیرت می‌کردند؛ نه چون اطلاعات جدید می‌داد، بلکه چون کلامش «وزن» داشت. مردم گفتند او مثل کاتبان سخن نمی‌گوید؛ کلامش اقتدار دارد. و وقتی با ارواح پلید روبه‌رو می‌شد، با اقتدار فرمان می‌داد و آنها قدرتی در برابر او نداشتند.

افسر رومی در متی ۸ نمونه درخشانی از درک این اقتدار است. او از عیسی تقاضای شفا برای خادمش کرد. عیسی گفت: «خواهم آمد.» اما افسر پاسخ داد: «لازم نیست بیایی؛ از همین جا فرمان بده.» چرا؟ چون خودش اهل اقتدار بود و زنجیره فرمان را می‌فهمید: می‌گفت من هم زیر اقتدارم؛ می‌گویم برو، می‌رود؛ بیا، می‌آید. او فهمیده بود که اقتدار عیسی محدود به فاصله و مکان نیست. عیسی از ایمان او شگفت‌زده شد و گفت چنین ایمانی را در آن حد ندیده است. شاید امروز هم یکی از مشکلات کلیسا این باشد که اقتدار را می‌خواهد، اما درک و کاربرد آن را نیاموخته است.

پس از قیام، عیسی اقتدار را به شاگردان سپرد تا به عنوان سفیران او، با مجوز آسمانی عمل کنند. اما این اقتدار فقط با روح خدا درست و سالم کار می‌کند. زکریا ۴ آیه ۶ می‌گوید: «نه به قدرت و نه به قوت، بلکه به روح من...» یعنی بسیاری وقت‌ها ما می‌خواهیم با تجربه، سواد، برنامه‌ریزی و توانایی‌های انسانی مان کوه‌ها را جابه‌جا کنیم؛ اما خدا یادآوری می‌کند: این کوه بزرگ با منطق دنیا جابه‌جا نمی‌شود؛ با روح او و در اقتدار پادشاهی برداشته می‌شود.



کلید اقتدار مثل یک سد است که انرژی نهفته آب را آزاد می‌سازد تا به نیرویی تبدیل شود که یک شهر را روشن می‌کند. اقتدار، پتانسیل نهفته را جهت می‌دهد و قابل استفاده می‌سازد. اما یک هشدار مهم لازم است:

- اقتدار برای نمایش نیست.
- اقتدار برای سودجویی، پول و کنترل دیگران نیست.
- اقتدار برای جلال خودمان نیست.

اقتدار پادشاه با تواضع، فروتنی و جلال دادن به خدا همراه است، نه با ادعا. کلید اقتدار وقتی سالم می‌ماند که با کلیدهای قبلی هماهنگ باشد: با کلام پادشاه ریشه‌دار شود، با دعوت جهت بگیرد، با جلال از آینه بودن نجات پیدا کند، و با روح القدس هدایت شود. آن‌گاه کلیسا از حالت تماشاگر بیرون می‌آید و به جایگاه اصلی خود بازمی‌گردد: نماینده پادشاهی خدا در زمین.

دعای پایانی:

خداوندا، شکر برای اقتداری که در مسیح به ما عطا کرده‌ای. به ما حکمت بده که این کلید را درست بفهمیم و فروتنانه اما با جرأت به کار ببریم. نه برای نمایش، بلکه برای اجرای اراده تو و آزادی انسان‌ها. به نام عیسی، آمین.



امیر سبوح



به مادر خود گفت: «بانو، دینک پسر است». سپس به آن شاگرد گفت: «دینک مادرت».
 از آن ساعت، آن شاگرد، او را به خانه خود برد.
 یوحنا ۱۹: ۲۶ - ۲۷

خانواده‌ای زیر صلیب



درود به همه عزیزان با مصاحبه‌ای دیگر با صفحه خانواده‌ای زیر صلیب همراه شما دوست‌داران و مشتاقان شنیدن کارهای خداوند هستیم. در این بخش مصاحبه‌ای در راستای موضوع پدر و اهمیت نقش پدر خواهیم داشت.

«کلام خداوند می‌فرماید: من شما را پدر خواهیم بود و شما پسران و دختران.» (دوم قرنتیان)
 برادر یاشار عزیز قبلا با شما در راستای ایماننان به مسیح و خدمت شما در کلیسا صحبت کردیم اما از آنجایی که از شما شناخت داریم، می‌خواهیم امروز سوالی مطرح کنیم از اینکه واژه پدر برای شما یادآور چه هست؟

من هم سلام می‌کنم به همه خوانندگان مجله اسمیرنا. خوشحالم که این فرصت رو دارم که یکی دیگر از کارهای خدا رو تو زندگیم با همه در میان بذارم. حقیقتش تا چند سال گذشته واژه پدر برای من تداعی کننده خشم، دعوا، خشونت، کتک، بیرون از خانه ماندن، طلاق و تمامی این احساس‌ها بود و هیچ وقت با این واژه و حتی شخصیت پدر رابطه خوبی نداشتم و شاید بهتر بگم تنفر همه وجود من را پر کرده بود.

قبل از اینکه دلیل این موضوع رو بپرسم می‌خوام بدونم وقتی در کلیسا با واژه خدای پدر مواجه شدید عکس العمل شما چه بود؟

خب من در پس مشکلاتم مدام از اینجا به اونجا، از این رابطه به اون رابطه، از این دوست به اون دوست فرار می‌کردم تا جای امنی پیدا کنم و وقتی کلیسا و حضور مسیح به من حس خوب و جدیدی داد و عضو کلیسایی شدم متوجه شدم اونجا از واژه خدای پدر و پسر و... استفاده می‌کنن همونجا حس کردم آب سردی روی من ریخته شد و این یکی از بزرگترین ضد حال‌های من بود. چیزی که سالها ازش فرار کردم دوباره دامن من رو در جایی که یکم آرامش گرفته بودم گرفت. چیزی که سالها برای من معنیش رو از دست داده بود.

منشا این تنفر و فرار چی بود؟

مثل همه آدمها فکر می‌کردم منشا مشکلات من شخصیت پدرم، طرف مقابلم، اطرافیانم یا این چیزهاست ولی بعد ایمانم به عیسی مسیح و رشد در کلیسا فهمیدم همه ما انسانها من، پدرم و همه و همه، قربانیان چیز دیگری هستیم و اون چه که هستیم به خاطر تجربیات تلخ گذشته ما هست.

داستان من از جایی شروع شد که در خانواده‌ای به دنیا اومدم که پدر و مادر دائماً در جنگ و کشمکش بودند و تاثیرات آن ناخودآگاه روی فرزندان دیده می‌شد. اول از همه که مادرم زمان بارداری من رو ۴ بار به انواع مختلف سقط می‌کنه که موفق نمی‌شه و به هر حال من بدنیا اومدم. بزرگتر شدن فرزندان در خانه مثل بزرگتر شدن معضلات بود و هر روز دامنه جنگ‌ها به دلایل مختلف گسترش پیدا می‌کرد. پدرم کج خلقی‌های زیادی با خانواده کرد. بارها من و خواهرم و مادرم رو به خونه راه نداد و ما مجبور شدیم ماه‌ها بیرون از خانه در منزل

اقوام زندگی کنیم و خلاصه بگم این بی‌آبرویی‌ها و نزاع‌ها من رو نسبت به واژه پدر بسیار دور و غریب کرد.

اول صحبتتون گفتید همه ما قربانی هستیم قربانی چی؟

خب وقتی تو مشکلات هستیم تمام فوکوس و توجه ما روی رفتار اطرافیان هست و انتظار داریم با ما آنطور که می‌پسندیم رفتار بشه ولی همونطور که گفتیم افراد همیشه آنچه را که در زندگی آموخته و تجربه کردند به نمایش می‌ذارن. من بعد از اینکه به مسیح ایمان آوردم متوجه شدم همه ما انسانها به خاطر گناه از حضور خدا رانده شدیم و هیچ رابطه‌ای با خدای حقیقی نداریم و در دنیای سقوط کرده زندگی می‌کنم و نه تنها فقط پدر من بلکه کلام خدا یاد داد که همه ما گناهکاریم هر کسی به شکلی و به نوعی و من فهمیدم مقصر فقط پدر من نبوده و همه ما در خانه مشکلات خودمون رو داشتیم در حقیقت همه قربانی گناهیم و این کاری هست که شیطان با همه دنیا می‌کنه تا زندگی‌ها و رابطه‌ها به نقطه سقوط و جدایی برسه که در این دنیا شرارت زده و حال و روز این روزهای کشورمون می‌بینیم که چقدر موفق هم بوده. پس درک این موضوع که من هم گناهکار هستم به گفته اشعیا: «من مردی ناپاک لب در میان قومی ناپاک لب هستم» من رو بر این داشت که نگاه خودم رو از ضعف‌های دیگران، اشتباهات مردم یا خانواده‌ام برداشته و به خودم بدوزم و سعی کنم هر مشکل، ناراستی و گناهی در خودم هست رو درست کنم. متوجه شدم اگر هر کس دیوار خانه خودش رو درست کنه شهر درست می‌شه. در حقیقت اینجا نقطه تغییر زندگی من بود بخشش حقیقی در من اتفاق افتاد و تونستم از بند نبخشیدن‌ها تفرها قضاوت‌ها آزاد بشم. همه ما آدمها متفاوت هستیم و بجای اینکه بتونیم این تفاوتها رو در



راستای تکمیل هم استفاده کنیم این تفاوت‌ها شده نقطه ضعفی که افتاده دست شیطان و هر روز ما انسان‌ها رو از هم دور می‌کنه.

خب سوال دیگه‌ای که داریم اینه که آیا ضربه‌هایی که توی کودکی خوردی در بزرگسالی روی خودت و جامعه تاثیر منفی نمی‌ذاره؟

چه سوال عالی و قشنگی پرسیدید این دغدغه جهان امروز هست. همه می‌خوان فرزندانمون بدون هیچ مشکلی بزرگ بشن و متأسفانه خبر بد اینه که این غیر ممکن خواهد بود ولی سریع خبر خوب و تجربه خودم رو در میون می‌ذارم ببینید من، پدر من، پدران پدران من و شما با مشکلات و زخم‌ها زندگی کردیم و کردند. دو تا اتفاق تو زندگی ما می‌افته یک اینکه با زخم به دنیا میایم، با زخم بزرگ میشیم و با زخم می‌میریم، دو، با زخم به دنیا میایم با زخم بزرگ می‌شیم اما جایی عیسی مسیح رو ملاقات می‌کنیم و می‌شناسیم که به خاطر زخم‌های ما روی صلیب رفت و همه درد و گناهان ما رو خرید و من و شما بعد از این می‌تونیم در پیروزی او زندگی کنیم و دیگر در ضعف و زخم ادامه ندیم.

چقدر عالی یعنی اینجا نقطه پایان دردهاست درست‌ه؟

خب کاملاً نه ما هنوز هم در دنیای شرارت زده هستیم ولی خبر





www.smyrna-magazine.com

خوش اینه که ما از زخم‌های گذشته آزادیم و در آینده هم می‌تونیم و این قدرت به ما داده میشه که بر حسب زخمهایی که بهمون زده میشه عکس العمل نشون ندیم. اینجا همونجایی که یک فرد اگر با خدای حقیقی ملاقات نکنه اون زخمها، خودش رو و جامعه اطرافش رو دیر یا زود به زانو درمیاره ولی اگر با عیسی مسیح شخص خداوند ملاقات کنه و بپذیره که او پادشاه زندگیش باشه تمامی اون زخمها تبدیل میشن به تجربه‌هایی که الان میتونه زندگی من اطرافیان رو شیرین کنه نه تنها تاثیر بد ندارند حتی برای نجات و مؤده نجات برای زندگی‌های در حال خرابی به کار گرفته می‌شه. کلام خدا به ما نشون میده که در مسیح حتی اگر به سمت تو سنگ پرتاب میشه به جای زمین زدن پله‌ای برای بالا رفتن تو خواهد بود این یه حقیقته.

خیلی دور نشیم گفتی جدا شدید چه اتفاقی برای این خانواده افتاد؟

اول می‌خوام بگم که خانواده ما به شدت از نظر مالی تو شرایط خوبی بود ولی با همه تفصیل و داشته‌ها بله محکوم به جدایی بودیم. من سالیان دراز پدرم رو و حتی مادر خودم رو ملاقات نکردم از شهر و بعد از کشورم خارج شدم تا شاید خاطرات تلخ گذشته به خاک سپرده بشه ولی هر روز با موضوعی دوباره این زخمهای عفونت کرده در زندگی من سر باز می‌کرد تا یک روز که در کلیسا بودم بالاتر اشاره کردم با واژه خدای پدر آشنا شدم و فقط از خادمین یک سوال پرسیدم. چرا؟ چرا خدا باید پدر باشد؟ ولی خوشبختانه با ایستادن در کلیسا و تعالیم و شناخت خدا فهمیدم خدا، پدر حقیقی هست و من هم باید به اون و هم پدر زمینی عشق داشته باشم فقط پدر آسمانی بی‌عیب هست و ما همدیگر رو باید در کمال محبت و شکیبایی تحمل کنیم و به هم احترام بذاریم. بعد از سالها با پدرم و مادرم در آشتی و صلح به سر می‌برم و سعی میکنم با تمام وجودم بهشون احترام بذارم. زخمهای من نسبت به دیگران در حال شفاست و امیدوارم و دعا می‌کنم کسانی که به واسطه اشتباهات من نا امید و زخمی شدند هم شفا پیدا کنن.

آمین. خدا رو شکر برای این شفاها. پیشنهادی دارید به افرادی که شاید تجربیات مشابه شما رو دارن.

من فقط می‌تونم تجربه شخصی خودم رو به اشتراک بذارم مسیح حقیقتا با حضورش توی زندگی من یک تولد تازه در نحوه فکر و عملکرد به من داد من عاشق آیه‌ای هستم که می‌گه: «چیزهای کهنه در گذشت اینک همه چیز تازه شده است.» امروز خدا مشتاق من و شماست تا در قلبمون رو، به روی او باز کنیم تا وارد بشه و در زندگی ما ساکن بشه و حیاتی تازه برامون مهیا کنه. خیلی از ما انسانها آرزو داریم دوباره متولد بشیم که شاید اشتباهمون رو جبران کنیم این تولد تازه در عیسی مسیح ممکن هست.

مرسی برادر جان برای این وقتی که گذاشتید. حرف آخر

همه ما اشتباه می‌کنیم ولی یادمون نره خدای ما برای اشتباهی که انسان کرد جان خودش رو داد تا این دوستی دوباره برقرار بشه ولی متاسفانه ما آدمها اشتباه می‌کنیم با این حال دست پیش می‌گیریم که به اصطلاحی پس نیفتیم. بیایم همه در خدا خودمون رو مرور

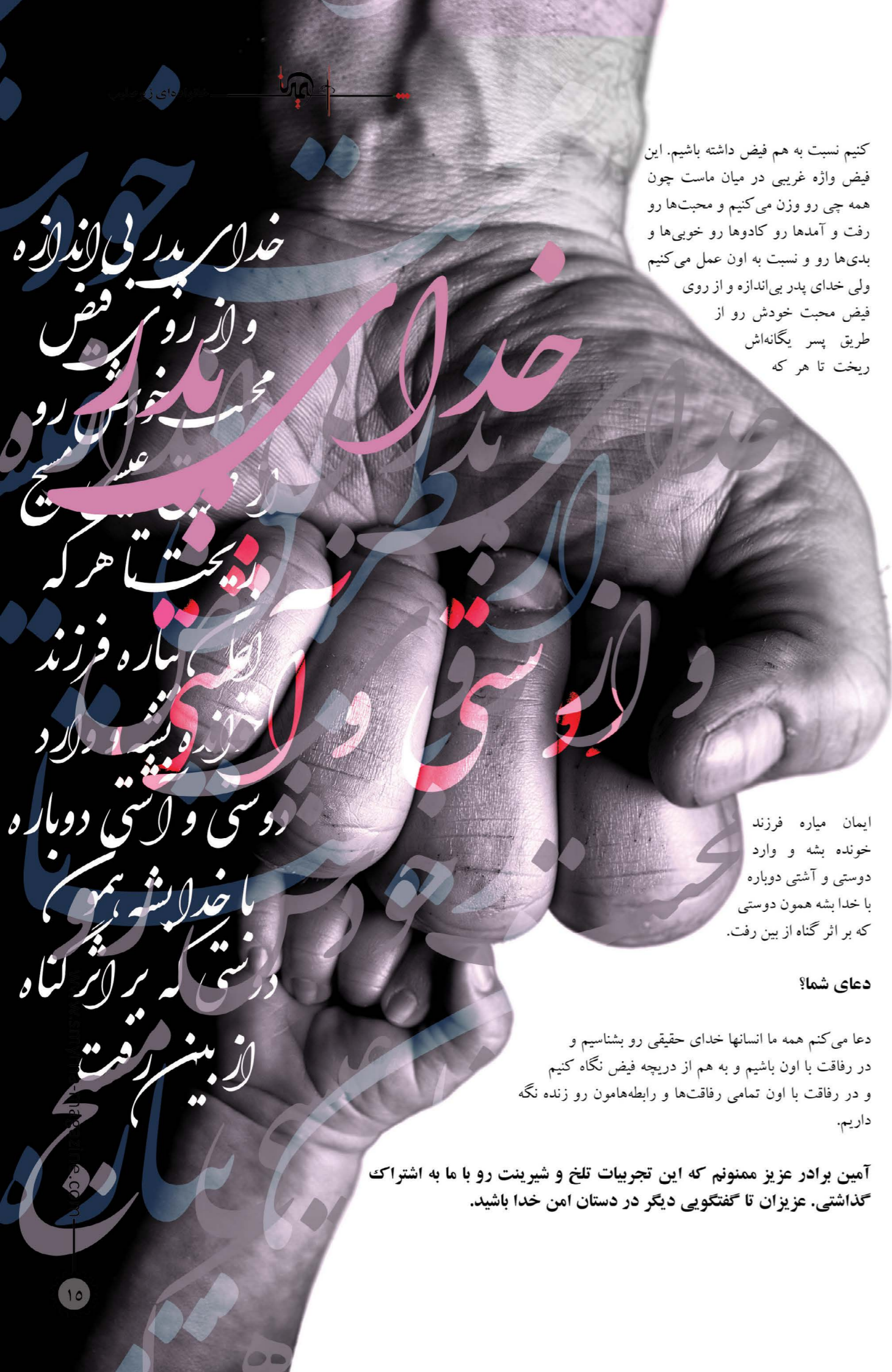
کنیم نسبت به هم فیض داشته باشیم. این فیض واژه غریبی در میان ماست چون همه چی رو وزن می‌کنیم و محبت‌ها رو رفت و آمدها رو کادوها رو خوبی‌ها و بدی‌ها رو و نسبت به اون عمل می‌کنیم ولی خدای پدر بی‌اندازه و از روی فیض محبت خودش رو از طریق پسر یگانه‌اش ریخت تا هر که

ایمان میاره فرزند خونده بشه و وارد دوستی و آشتی دوباره با خدا بشه همون دوستی که بر اثر گناه از بین رفت.

دعای شما؟

دعا می‌کنم همه ما انسانها خدای حقیقی رو بشناسیم و در رفاقت با اون باشیم و به هم از دریچه فیض نگاه کنیم و در رفاقت با اون تمامی رفاقت‌ها و رابطه‌هامون رو زنده نگه داریم.

آمین برادر عزیز ممنونم که این تجربیات تلخ و شیرینت رو با ما به اشتراک گذاشتی. عزیزان تا گفتگویی دیگر در دستان امن خدا باشید.



خدا بر پدر بی‌اندازه
 و از روی فیض
 محبت پسر یگانه‌اش
 ریخت تا هر که
 ایمان میاره فرزند
 خونده بشه و وارد
 دوستی و آشتی دوباره
 با خدا بشه همون دوستی
 که بر اثر گناه از بین رفت.
 دعای شما؟
 دعا می‌کنم همه ما انسانها خدای حقیقی رو بشناسیم و
 در رفاقت با اون باشیم و به هم از دریچه فیض نگاه کنیم
 و در رفاقت با اون تمامی رفاقت‌ها و رابطه‌هامون رو زنده نگه
 داریم.
 آمین برادر عزیز ممنونم که این تجربیات تلخ و شیرینت رو با ما به اشتراک
 گذاشتی. عزیزان تا گفتگویی دیگر در دستان امن خدا باشید.



صلح و سلامتی خداوند ما با شما، با یک شماره دیگر از صفحه نقش و نگار با شما هستیم تا تاملی بر شناخت پدر آسمانی داشته و از این طریق عمق محبت او را عمیقتر شناخته و درک کنیم. در اینجا ما دو اثر از کاراواجو نقاش ایتالیایی مشاهده می‌کنیم و از نقاش دیگر اطلاعاتی در دسترس نمی‌باشد.

قربانی کردن اسحاق



کاراواجو نقاش ایتالیایی در سال ۱۶۰۳ در ابعاد ۱۳۵ در ۲۰۴ سانتی‌متر بر اساس کتاب پیدایش باب ۲۲ این تابلو را با رنگ روغن روی بوم خلق کرد. خداوند به ابراهیم وعده پسری را داد که هدیه‌ای برای او و تمامی بشر باشد و این وعده در سالخوردگی ابراهیم و سارا به تحقق پیوست. اما سالهای بعد وقتی فرزند وعده یعنی اسحاق به سن نوجوانی رسید خداوند به ابراهیم گفت که فرزندش را برای خدا قربانی کند. ابراهیم بنا بر ایمان و اعتماد بر خدا از دستور او اطاعت کرد و همانطور که در تصویر مشاهده می‌کنیم اسحاق را بر مذبحی در قربانگاه گذاشت تا برای خدای قادر مطلق قربانی شود.

اما در لحظه آخر فرشته خدا مانع قربانی کردن اسحاق شد و بجای او، بره‌ای را برای قربانی مهیا کرد. نقاش با رنگ پردازی تصویر و سایه روشن‌ها نور اصلی را بر ابراهیم، قربانگاه و فرشته قرار داده است. تیرگی‌ها و سایه‌های در تصویر نشانه دنیای سقوط کرده و گناهی می‌باشد که توسط ناطاعتی از خداوند در بین بشر شکل گرفت.

مصلوب شدن عیسی

جلجتا جایی که سالهای قبل اسحاق برای قربانی رفت، را بر روی صلیب می‌بینیم. در انجیل یوحنا ۳ ایه ۱۶ می‌خوانیم که خدا آنقدر جهان را دوست می‌داشت که یگانه پسر خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هرگز هلاک نشود! فرشتگان در تصویر گویی برای خدمت و قوت دادن به عیسی ترسیم شده‌اند، فرشته‌ای در پایین، خون عیسی که توسط نیزه

از نقاش این اثر اطلاعاتی در دسترس نیست، اما در ابعاد کوچک ۴۵ در ۵۸ سانتی متر با تکنیکهای ترکیبی روی پانل نقش بسته است. **بله این همان قربانی نهایی یعنی عیسی مسیح برای همه ما می‌باشد.** خداوند بارها وعده آمدن نجات دهنده را در کتاب مقدس به ما داده است. در مرکز تصویر ما شاهد کار عیسی و عمق محبت او در کوه

سرباز بر پهلو او خورده است را مشاهده می‌کند **خونی که برای نجات بشر ریخته شد.** در میان زنانی که پایین صلیب هستند مریم مادر عیسی را مشاهده می‌کنیم که با چهره‌ای غمگین کشیده شده است. **سربازانی که سوار بر اسب خود به نشانه قدرت نشسته‌اند قدرت اصلی یعنی عیسی را که بر صلیب کشیده‌اند مشاهده می‌کنند.** اما بعدها بعد از قیام، یکی از همین سواران بر اسب که بر قدرت خودش تکیه داشت و به آزار پیروان و شاگردان عیسی می‌پرداخت یعنی سولس را، عیسی از اسب قدرتش پایین انداخت و قدرت حقیقی را به او نشان داد. **امروز خون عیسی این اقتدار را دارد تا شما را از گذشته جدا سازد و زندگی جدیدی به شما ببخشد. عیسی بر روی صلیب ندا داد که تمام شد. اگر در افسردگی و ناامیدی هستی صدای عیسی را بشنو که «تمام شد» را در اوج ناامیدی ات اعلام می‌کند.**

ایمان آوردن سولس



اثری دیگر از کاراواجو که در ابعاد ۱۸۹ در ۲۳۷ سانتی‌متر در سال ۱۶۰۱ با رنگ روغن روی بوم بر اساس کتاب اعمال رسولان باب ۹ شکل گرفته است.

سولس که یک نظامی رومی بود بعد از قیام عیسی به شکنجه و آزار مسیحیان ادامه می‌دهد همانطور که در تصویر نظاره گر هستیم او سوار بر اسب و تکیه بر قدرت خودش برای جفا و قتل به مسیحیان در حرکت بود که ناگاه نوری از آسمان به دورش تابید و بر زمین افتاد و صدایی از آسمان شنید که چرا من را آزار می‌رسانی؟ آنجا بود که سولس چشمانش نابینا شد و بعد از سه روز توسط شخصی بنام حنایا که عیسی به وی نشان داده بود سلامتی خود را بازیافت.

و دیگر نه سولس، بلکه پولس خوانده شد، رسولی که عیسی را به یهود و غیر یهود معرفی کرد و با غیرت و شهادت در تمامی سفرهایش صلیب، قیام و محبت عیسی را به همگان شناساند. **همه ما امروز فرا خوانده شده‌ایم تا همانند پولس این رسالت را ادامه دهیم و مؤده نجات بخش صلیب را به مودمی که در این دنیای تاریک گم شده‌اند برسانیم.** در تصویر، توجه ما با استفاده به رنگ پردازی و روشنائی که نقاش پرداخته است به پولسی می‌باشد که از اسبش به پایین افتاده اما دور تا دور تابلو سیاه و تاریک می‌باشد. ملاقات با عیسی می‌تواند به زندگی ما روشنائی بخشد و ما را به مسیر خود هدایت کند. در غیر این صورت در تاریکی این دنیا گم خواهیم شد.

THE SHACK



نگاهی به

سینمای جهان



کلبه

شناسنامه فیلم

فیلم سینمایی «کلبه» ساخته «استوارت هزلدین» محصول سال ۲۰۱۷ می‌باشد. این کارگردان فیلم «امتحان»، (EXAM) و چند فیلم کوتاه و تلویزیونی را در پرونده کاری خود در جایگاه کارگردان داراست. استوارت در کنار نویسندگانی خلاق، فیلمنامه نویسانی چیره دست همچون «اندرو لانهام» و «جان فاسکو» و همینطور با بهره‌گیری از بازی‌های زیبا و فیلمبرداری قابل تامل، توانسته فیلم بسیار قابل دفاعی را در کارنامه هنری خود ثبت کند.



خلاصه فیلم

«مک» که دوران کودکی سختی را با وجود تنبیه‌های پدر خود پشت سر گذاشته، حال دارای همسر و سه فرزند دوست داشتنی است. مک تصمیم می‌گیرد تا با سه فرزند خود به پیک‌نیک و کمپین دریاچه بروند و چند روزی را با هم سپری کنند. ولی حادثه ربه شده شدن دختر کوچک و مرگ او زندگی سرد و به دور از شادی را وارد خانواده می‌کند. تا اینکه مک توسط نامه‌ای به کلبه‌ای که دخترش در آن به قتل رسیده بود دعوت می‌شود. مک تصمیم می‌گیرد تنها به کلبه برود و در آنجا خداوند را ملاقات می‌کند. او راه رفتن با خداوند و زندگی واقعی با او را تجربه می‌کند و در می‌یابد که حقیقت زندگی و محبت پدر چگونه است و داوری عادلانه و از روی محبت او را می‌چشد...

بررسی فیلم



کلبه فیلمی است که حقیقت خدای زنده را به تصویر می‌کشد. مک از کودکی تلاش می‌کند تا از مادر و بعد از همسر و فرزندان خود محافظت کند و در هر عدم موفقیت خود را محکوم می‌کند و مقصر می‌داند. این افکار، او را از زندگی شاد و آرام دور کرده است. در همان ابتدای فیلم صحبت او با شبان کلیسا تاییدی بر این محکومیت‌هاست.

پس از مرگ دختر خانواده، برف و سردی تصاویری گویا از زندگی روحانی سرد و به دور از شادی و لذت در خداوند را به نمایش می‌گذارد تا اینکه نامه پدر را دریافت می‌کند و به او یادآور می‌شود که پدر او را می‌بیند و شرایط او را می‌داند. مک فرصت می‌یابد تا پرسش‌ها و گلابه‌های خود را از بی‌عدالتی موجود در دنیا با پدر درمیان بگذارد و هرگام او را به سمت شناخت بهتر پدر سوق می‌دهد.

در سکانسی مک به تنهایی در قایق است و تمرکز او بر دریاچه که خاطرات تلخ را یادآور می‌شود و این باعث فرو رفتن در سیاهی و غرق شدن در گناه می‌شود و خداوند او را تشویق می‌کند تا روی خود را به او بدوزد و تمرکزش بر مسیح باشد و بلافاصله او از شرایط در حال غرق شدن به ثبات می‌رسد و تجربه روی آب‌ها راه رفتن با مسیح را می‌یابد.

پدر محبت فرزندان را به بال‌های پرنده تشبیه می‌کند، آن کسی که محبت نمی‌کند و محبت ندارد مانند پرنده بی‌بال است، چون برای این مهم آفریده و نجات داده شده است و یادآور می‌شود که تمرکز بر روی درد و رنج‌ها و سختی‌ها بال‌های تو را خواهد گرفت. در ادامه مک با مشارکت روح‌القدس در می‌یابد هر چیزی که خداوند آفریده در آن حکمتی نهفته است و با مواجه شدن با حکمت خداوند متوجه می‌شود که همه عمر قضاوت کرده و قضاوت او نه از روی آگاهی بلکه از روی خشم بوده است. این صحنه قضاوت و داوری خداوند را که از روی محبت است به

تصویر می‌کشد که او برای نجات فرزندان گناهکار، خود حاضر شد فدیه شود تا آنها را نجات دهد و این تجربه را مک با قلب و وجودش

لمس می‌کند و بعد دلیل ملاقات خداوند با مک مکاشفه می‌شود. پدر می‌گوید: «دلیل ملاقات من با تو شقای توست نه برقراری عدالت موجود در افکار تو». ملاقات خداوند ما را به شفا خواهد برد و هدایت او ما را به سمت زندگی شاد و آرام رهبری خواهد کرد. در پایان، او باید ببخشد. پس از ملاقات با خداوند و درک محبت و بخشش او نیاز داریم تا دیگران را ببخشیم و مک تجربه بخشش پدر خود را با در آغوش کشیدن محبت‌آمیز درمی‌یابد و بعد از آن او این بار می‌بایست فردی را ببخشد تا رهایی و آزادی در زندگی او جاری شود، آن هم بخشش قاتل کودک خود است.

خداوند به او یادآور می‌شود در این راه من با تو همراه و همدردم و تو را تنها نخواهم گذاشت. او در این سفر روحانی درمی‌یابد که باید همه چیز را به خداوند بسپارد چرا که ایمان ما بر عادل بودن و عالم بودن خداوند است، پس چه شخصی بهتر از او و سپردن همه چیز در حضورش.

تماشای این فیلم زیبا را به تمام شما علاقه‌مندان پیشنهاد می‌دهیم و شما را تشویق می‌کنیم بعد از تماشای آن در مشارکت با خانواده خود و همچنین خانواده الهی درباره آن گفتگو کنید.



نگاهی به

سینمای ایران



شناسنامه فیلم

«رها» فیلمی درام با بازی‌هایی درخشان است؛ نخستین تجربه بلند سینمایی حسام فرهنگ‌دوستان در مقام کارگردان، به تهیه‌کنندگی سعید خانی. حضور بازیگرانی چون شهاب حسینی، غزل شاکری و فردین خلعتبری با اجرای قابل توجه خود، نقش مهمی در تأثیرگذاری این اثر داشته است.



خلاصه فیلم

توحید (با بازی شهاب حسینی) به همراه خانواده‌اش تلاش می‌کند تا از زیر فشار سنگین فقر و مشکلات مالی، زندگی خود را دوباره بسازد و به ثباتی نسبی دست یابد. در این میان، دختر خانواده نیز می‌کوشد با انجام پروژه‌های گرافیکی سهمی در بهبود شرایط زندگی داشته باشد؛ اما دزدیده شدن لپ‌تاپ او، مسیر زندگی‌شان را به شکلی غیرمنتظره تغییر می‌دهد. تلاش برای جایگزین کردن این وسیله، به تدریج خانواده و حتی اطرافیان‌شان را وارد چرخه‌ای از تصمیمات پرخطر و سقوطی نگران‌کننده می‌کند.



بررسی فیلم

«رها» تصویری تلخ اما واقعی از بخشی از جامعه را به نمایش می‌گذارد؛ جایی که فشارهای اقتصادی و ناامیدی، به تدریج ارزش انسان و معنای زندگی را زیر سؤال می‌برد.

در خانواده توحید، نقش پدر به تدریج با احساس بی‌ارزشی و ناتوانی گره خورده است. این تصویر، بازتابی عمیق‌تر

از یک بحران انسانی است؛ بحرانی که در آن، نگاه به «پدر»، حتی در معنای الهی، دچار تزلزل شده و جایگاه هدایت، حمایت و اقتدار، کمرنگ می‌شود.

توحید پس از مواجهه با صحنه خودکشی دختری در ریل قطار، شغل خود را رها می‌کند؛ چرا که خود را در نجات او ناتوان دیده است. این تجربه، به تدریج به باوری درونی تبدیل می‌شود: ناتوانی در نجات، ناتوانی در ساختن. او دیگر خود را قادر به اداره زندگی نمی‌بیند و تلاش‌هایش به جمع‌آوری وسایل دست‌دوم و دورریخته محدود می‌شود، تلاش‌هایی برای ایجاد شادی، اما بر پایه حس بی‌ارزشی. در این مسیر، ارزش‌ها جابه‌جا می‌شوند؛ نه اشیا ارزشمندتر شده‌اند، بلکه انسان در نگاه خود به قدری تنزل یافته که اشیا جای او را گرفته‌اند. این همان نقطه‌ای است که فیلم با ظرافت به آن اشاره می‌کند: سقوط ارزش انسان، پیش از هر سقوط بیرونی رخ می‌دهد.

از سوی دیگر، خانواده برای نجات زندگی، بیشتر به راه‌ها و تلاش‌های انسانی تکیه می‌کنند تا به منبعی عمیق‌تر از امید و هدایت.



این فیلم پرسشی اساسی را پیش روی ما می‌گذارد:

نقش «پدر» در زندگی ما امروز چه معنایی دارد؟ اگر این نقش از سرچشمه‌ای عمیق‌تر از درک ارزش، هویت و هدایت الهی برخاسته باشد، می‌تواند به الگویی برای ساختن، حمایت و شکل‌دادن هویت تبدیل شود.

پدر، تنها تأمین‌کننده نیست؛ بلکه الگوی مسیر، منبع امنیت و پایه‌گذار هویت است. وقتی تصمیم‌ها و مسیر زندگی بر اساس حقیقتی بالاتر و معنادار شکل بگیرند، زندگی از سطح تقلید و بقا فراتر رفته و به سوی هدفمندی و برکت حرکت می‌کند. توحید رؤیای ساختن زندگی‌ای شبیه دیگران را دارد، اما از ابزارهایی استفاده می‌کند که تنها شباهتی سطحی ایجاد می‌کنند.

در حالی که انسان، در ذات خود برای شباهتی عمیق‌تر شباهت به حقیقتی والاتر دعوت شده است؛ شباهتی که در انتخاب‌ها، مسیرها و نوع نگاه به زندگی شکل می‌گیرد. «رها» تنها یک داستان درباره فقر نیست؛ بلکه روایتی است از بحران هویت، جابه‌جایی ارزش‌ها، و تلاش انسان برای یافتن معنا در میان فشارهای زندگی.

این فیلم ما را دعوت می‌کند تا بار دیگر به این سؤال فکر کنیم: زندگی ما بر چه اساسی بنا شده است؟ و ارزش واقعی انسان در نگاه ما از کجا سرچشمه می‌گیرد؟





معرفی کتاب

نام کتاب: عهدت را همانگونه ببین که فدایم بیند

نام نویسنده: جاش مکداول

نیم نوبته: از زمان فدایم مسیحی به باطن بنا (امپنا)

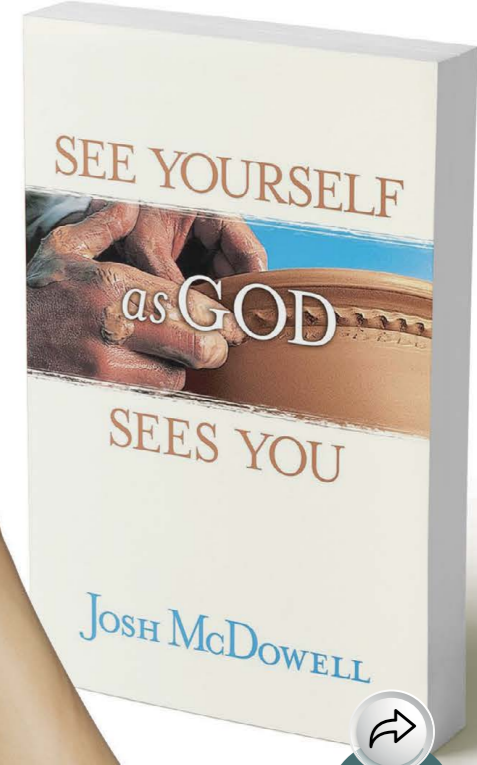


تو چه کسی هستی و هویت تو وابسته به چه چیزی است؟ در این کتاب، نویسنده ما را تشویق می کند تا از نگاه خداوند به خودمان بنگریم. او ما را به این تأمل می برد که آیا از آنچه هستیم راضی ایم؟ این کتاب در ۵ بخش اصلی با عنوان های:

- تو کیستی؟
- چه کسی به تو گفته است تو که هستی؟
- بنیان هویت واقعی تو
- هماهنگ سازی نگاه خودت با نگاه خدا
- دستیابی به هویتی تازه

نوشته شده است که هر کدام نیز فصل هایی را به خود اختصاص داده اند و به ما کمک می کنند تا از گذشته خود رها شویم و تصاویر نادرستی را که از خودمان داریم پیدا کرده و در جهت شفا و زندگی تازه قدم برداریم.

شاید سؤال کوبنده «تو چه کسی هستی؟» برای ما تازگی داشته باشد. شاید آن قدر روی لایه های بیرونی، از جمله تحصیلات، ظاهر و... تمرکز کرده ایم، که دیگر فراموش مان شده



است که هویت واقعی ما چیست. مزمنرونیس در مزمور ۸ آیه ۵ می نویسد: شخصی با ارزش و کرامت، آفریده خالق و تاج گذاری شده با جلال و کرامت.

زمانی که ما به عیسی ایمان می آوریم، همه چیز نو و تازه می شود. وقتی که خودمان را با پادشاه هم هویت می کنیم، آنگاه خواهیم آموخت که مانند یک شاهزاده یا شاهدخت زندگی کنیم. هویت ما به عنوان فرزندان خدا، دید ما را نسبت به زندگی، چالش ها و روابط با دیگران و حتی با خدا تغییر خواهد کرد.



اگر ظاهر مهم بود، عیسی هرگز به جذامیان و فقرا و لنگان و نابینایان، یعنی کسانی که ظاهرشان بر اساس معیارهای ظاهری نه زیبا بود و نه جذاب، محبت نمی کرد.

اشتباه برداشت نکنیم! ظاهر ما بی اهمیت نیست، اما نباید ظاهر خود را معیار ارزش خود بدانیم. تو آفریده یکتا و خاص خدا هستی. مهم نیست چه شکلی باشی، تو هم اکنون با ارزش و گرامی هستی. هویت سالم این است که خودت را همان طور که خدا تو را می بیند، ببینی؛ نه بیشتر و نه کمتر.

- اما سؤال اصلی اینجاست: او ما را چطور می بیند؟
- او تو را تا ابد دوست داشتنی می بیند.
- بی نهایت ارزشمند می بیند.
- خدا تو را کاملاً توانا و شایسته می بیند.

خدا ما را کاملاً می شناسد و بی قید و شرط دوستانه دارد. حتی بخش هایی از وجودمان که برای خودمان هنوز مبهم و ناشناخته هستند، برای او شفاف و آشکار است. او با محبت و اشتیاق فراوان مایل است تا ما را به چیزی تبدیل کند که برای آن آفریده شده ایم. شناخت هویت واقعی ما بخشی از شناخت خدا و تجربه قلب او نسبت به ماست. به عبارتی دیگر شناختن اینکه ما چه کسی هستیم، در گرو شناختن این است که خدا چه کسی است و قلب او نسبت به تو چگونه است؟

هویت من دگرگون شده است. من یک فرد ناقص و بی ارزش نیستم، بلکه فرزند محبوب خدا هستم که به وسیله خون عیسی فدی شده ام و به دست روح القدس برای خدمت تجهیز گشته ام.

نویسنده در بخش های بعد، داستان ایلعاذر را در یوحنا باب ۱۱ یادآوری می کند:

زمانی که عیسی به مقبره ایلعاذر رسید، فریاد زد: «بیرون بیا!» و به فرمان او، مُرده ای که چهار روز در قبر گذاشته شده بود، زنده شده و بیرون آمد، یا همان کفن های

معرفی کتاب

پیچیده به دورش. آن کفن ها مانعی برای فعالیت در دنیای بیرون بودند و ایلعاذری که آزاد گشته بود، دیگر نیازی به آنها نداشت. پس عیسی به دوستان و خانواده او گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

نکته مهم اینجاست: آن کفن ها به خودی خود و با فرمان عیسی باز نشد، بلکه فرآیندی بود که باید انجام می شد. این داستان، امروز نیز تصویری از فرآیند دگرگونی و تبدیل زندگی ماست.

وقتی به مسیح ایمان می آوریم، عیسی زندگی تازه ای به ما می دهد و انکار می گوید: «بیرون بیا... از وجود مُرده سابق بیرون بیا و از زندگی تازه ای که من برایت آماده کرده ام لذت ببر.» اما سؤال اینجاست: چند نفر از ما هنوز هم با همان کفن های گذشته درگیر هستیم؟ نویسنده ما را تشویق می کند تا چنین کفن هایی را که از گذشته با خود آورده ایم پیدا کرده و آنها را رها کنیم. این بخشی از فرآیند ماست. بله، دگرگونی یک فرآیند است. آیا می خواهی جزئی از آن باشی؟

در ادامه، او نیز به مواردی اشاره می کند که هویت ما در مسیح را بازگو و ثابت می کند. جاش همچنین در انتهای هر فصل از کتاب، ما را به بیداری و تأملی عمیق می برد تا تصویری روشن تر از خودمان پیدا کنیم و زمانی را برای شکرگزاری صرف کنیم. ما شما را تشویق می کنیم تا در هر رده سنی که هستید، این کتاب را مطالعه کنید و از شناخت هویت جدید خود لذت ببرید.

همچنین بیاید تا این کتاب را به صورت هدیه به جوانان و نوجوانان عزیزمان بدهیم تا از حس بی ارزشی و پرداختن به عمل های جراحی گوناگون رها شده و دریابند که ارزش و هویت اصلی آنان را نه محیط بیرون و دیگران، بلکه خداوند رقم می زند.

«خودت را همانگونه ببین که خدا می بیند» نه صرفاً فقط یک کتاب برای مطالعه، بلکه دریچه ای تازه برای دیدن یک زندگی نو و هویت حقیقی خودمان است.

شما می توانید برای دریافت این کتاب و یا کتاب های دیگر از همین نویسنده که در شماره های پیشین درج شده است، از طریق آدرس ها و یا شماره تلفن هایی که در صفحه آخر مجله مشاهده می کنید، با ما تماس بگیرید. و یا از طریق یوتیوب کلیسای ما، پادکست کتاب ها را بشنوید و لذت ببرید.

تیم معرفی کتاب اسمیرنا





کلیسا در جفا

تلاش به ظاهر
احمقانه!



داستان وی و سان



نیمه مرده دیگر زنده شد

همسایه‌اش سان نیز این تغییر را دید. او آرامش و شادی تازه‌ای در وی مشاهده کرد، چیزی که خودش شدیداً به آن نیاز داشت. سان زندگی سختی داشت. هفت بار ازدواج کرده بود و همسرانش معتاد و آزاردهنده بودند. همسر فعلی‌اش هم به او خیانت می‌کرد. او می‌گوید:
«یکی از شوهرانم نزدیک بود مرا بکشد. مست بود و با تفنگ به سمتم شلیک کرد.»
وقتی وی درباره امیدی که در مسیح یافته بود با سان صحبت کرد، او نیز ایمان آورد. سان می‌گوید:

«قبل از ایمان، خیلی فقیر و ناامید بودم. مثل یک انسان نیمه‌مرده. اما وقتی مسیح را پذیرفتم، پر از شادی شدم، آنقدر که می‌خواستم این شادی را با دیگران هم تقسیم کنم.»

واکنش خانواده و جامعه

اما همسر سان این را نپذیرفت. گفت ایمان آوردن به مسیح «برخلاف عقل» است و مسیحیان از معتادان هم بدترند. سپس او را ترک کرد. وی و سان با اشتیاق درباره ایمانشان با دیگران صحبت می‌کردند. حتی اگر مجبور بودند دو ساعت پیاده‌روی کنند تا پیام انجیل را برسانند. یکی از زنانی که بارها پیام انجیل را رد کرده بود، بیمار شد. سان برای او دعا کرد و آن زن ایمان آورد و گفت ارواح شیطانی از او بیرون رفته‌اند.

مشکل مسیحیان

با گسترش خبر ایمان آنها، رهبران روستا نگران شدند. آنها این ایمان را تهدیدی برای نظم اجتماعی و باورهای سنتی می‌دیدند. شروع به تهدید کردند: «اگر این مسیر را ادامه دهید، آینده اقتصادی نخواهید داشت». اما سان گفت: «برایم مهم نبود. وقتی نتوانستند وی را متوقف کنند، پسرخوانده‌اش را تحریک کردند تا او را مجبور به ترک ایمان خود به مسیح کند. او حتی وی را کتک زد. وی می‌گوید: «یک بار آنقدر مرا با لگد زد که به زمین افتادم و فکر کردم در حال مردن هستم.»

شفا و آغاز ایمان

وی که زنی بیوه است، از طریق ناامیدی ناشی از یک بیماری طولانی مدت با مسیح آشنا شد. هیچ کدام از درمان‌های سنتی، نه دعا به ارواح نیاکان و نه مراجعه به شفادهندگان، بهبودش نداد. حتی پسرخوانده‌اش و همسایه‌ها هم کمکی به او نکردند. ۵ سال پیش با وجود هشدارهایی که درباره نزدیک شدن به مسیحیان شنیده بود، اما تصمیم گرفت تا به سراغ آنها برود، چرا که چیزی برای از دست دادن نداشت. پس از جست‌وجو، گروه کوچکی از مسیحیان را که دو ساعت دورتر بودند پیدا کرد. او می‌گوید: «برایم دعا کردند و شفا یافتیم. آنقدر مشتاق بودم به این عیسی ایمان بیاورم!». وی زندگی خود را به خداوند سپرد و هر یکشنبه دو ساعت راه می‌رفت تا با دیگر مسیحیان عبادت کند.

تغییر قابل مشاهده

کم کم اهالی روستا تغییرات وی را دیدند. او دیگر در مراسم سنتی و پرستش ارواح شرکت نمی‌کرد. در نهایت، یکی از رهبران روستا او را مورد سؤال قرار داد:
«این افراد چه کسانی هستند؟ این‌ها آدم‌های خوبی نیستند. چه کسی به تو گفته به این دین ایمان بیاوری؟ چرا به ارواح نیاکان احترام نمی‌گذاری؟»
وی پاسخ داد:
«برای من اهمیتی ندارد. من بیمار بودم، نزد مسیحیان رفتم، دعا کردند و شفا یافتیم. پس طبیعی است که آن کسی را که مرا شفا داد، پرستش کنم.»

داستان وی و سان

اگر صدای وی و سان را می‌شنیدید اما چهره‌هایشان را نمی‌دیدید، شاید فکر می‌کردید دو دختر نوجوان هستند. گفت‌وگویشان اغلب با خنده‌های ناگهانی همراه است. اما این دو زن سالخورده از قوم خمو در لائوس، زندگی طولانی‌ای را پشت سر گذاشته‌اند. وی می‌گوید: «خیلی حیف است که ما وقتی پیر شدیم، مسیح را پیدا کردیم.»
در زمانی که وی به دنیا آمد، در روستاهای لائوس ثبت تولد وجود نداشت. او فکر می‌کند اکنون در اواسط یا اواخر دهه هفتاد زندگی‌اش است. سان جوان‌تر است، حدوداً در دهه پنجاه، اما او هم دقیق نمی‌داند. با خنده می‌گوید: «فقط می‌دانم هنوز به شصت نرسیده‌ام!».





ضربان است؛ حتی در این تلاش به ظاهر اجتهاد، برای پیروی از او.

تهدید و اخراج

مقامات به سان هم گفتند: این دین «غربی» است و برای مردم لائوس نیست، او را تهدید به زندان کردند. در سال ۲۰۲۰، هر دو زن را به دفتر روستا بردند و گفتند باید از روستا خارج شوند. بدون اینکه وسایل و چمدانی داشته باشند. با آرامشی الهی، سان گفت: «اگر قرار است بمیرم، آماده‌ام». وی نیز پاسخ داد: «چرا مرا اذیت می‌کنید؟ مگر نمی‌بینید؟ من بیمار بودم، دعا کردند و شفا یافتیم. طبیعی است که کسی را که مرا شفا داد پرستش کنم.»

زندگی جدید در مسیح

آنها روستا را ترک کردند و به کلیسا رفتند. یکی از رهبران مسیحی آنها را در خانه‌اش پذیرفت. سان می‌گوید: «رفتارشان خیلی سخت بود، اما دلسرد نشدم. این تجربه باعث شد بیشتر خدا را پرستش کنم». وی اضافه می‌کند: «این اتفاق مرا قویتر کرد.»

مواجهه با جفا

آنها آینده مشخصی ندارند. زمین‌هایشان را از دست داده‌اند و به دیگران وابسته‌اند. اما همچنان به بشارت ادامه می‌دهند. حتی کسانی که به آنها آسیب زده‌اند را بخشیده‌اند. سان می‌گوید:

«ما اصلاً به بدی‌هایی که به ما کردند فکر نمی‌کنیم. هیچ کینه‌ای نداریم».
وی نیز می‌گوید: «خدا در دل ما کینه‌ای نگذاشته است.»



ایمانی که دنیا نمی‌فهمد

وقتی به آنها گفته شد که مسیحیان سراسر جهان برایشان دعا می‌کنند، وی گفت: «می‌خواهم اسمشان را بدانم تا من هم برایشان دعا کنم». سان می‌گوید: «اگر دوباره جفا بیاید، مستقیم با آن روبه‌رو می‌شویم.»

و هر دو با خنده‌ای آرام، در این اطمینان زندگی می‌کنند که خداوند با آنهاست. حتی در این «تلاش به ظاهر احمقانه» برای پیروی از او.



برگرفته شده از مجله ندای شهدا



سبک زندگی زندگی سالم



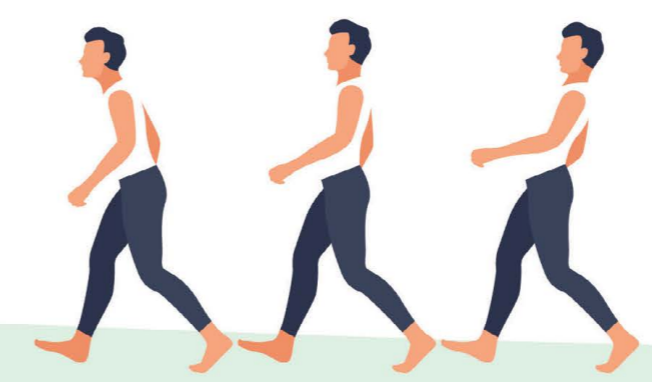
در این شماره به پیاده‌روی و تاثیرات و فواید آن در زندگی می‌پردازیم و اینکه اصلاً چرا باید پیاده‌روی کنیم و یا تحرک و فعالیت بدنی و ورزش داشته باشیم. می‌توان از پیاده‌روی به عنوان بهترین ورزش برای بدن انسان نام برد چرا که پیاده‌روی فواید زیادی را دارا می‌باشد و بسیاری از بیماری‌ها از جمله استرس را می‌توان با پیاده‌روی مستمر درمان کرد. از جمله آسانترین تمرینات ورزشی پیاده‌روی می‌باشد. در هنگام پیاده‌روی اندام‌های بدن سوخت و ساز را بهتر و به خوبی انجام می‌دهند و منظم کار می‌کنند. برای سالم بودن بدن پیاده‌روی حداقل روزی نیم ساعت توصیه می‌شود.

در این دنیایی که امروزه اکثر مردم وابسته به تکنولوژی و یا فعالیت در شبکه‌های اجتماعی هستند شاید باعث شده که کمتر به سلامت بدن و ورزش یا پیاده‌روی توجه کنند.



کارشناس ارشد تربیت بدنی و علوم ورزشی این چنین می‌گوید: «که ما روزانه از مواد غذایی مختلف کالری‌های بسیار زیادی را دریافت می‌کنیم، بخصوص اینکه متأسفانه در فرهنگ غذایی ما استفاده از نان، برنج، شیرینی‌جات و غذاهای چرب بسیار مرسوم است و بسیاری از ما روزانه از همین غذاها استفاده می‌کنیم که سرشار از نشاسته هستند و هم نوعی قند را دارا می‌باشند و دارای کالری بسیار بالایی است. ما برای سوزاندن این کالری‌های بیش از حد نیاز به فعالیت‌های بدنی زیادی داریم.» وی افزود: «در صورتی که فعالیت ورزشی و بدنی ما با توجه به زندگی‌های شهری و آپارتمانی کم باشد این قندها تبدیل به چربی شده و در بدن ذخیره می‌شوند و با زیاد شدن چربی در بدن ما، احساس خستگی می‌کنیم و روز به روز باعث افزایش وزن ما می‌شود.»

پیاده‌روی ورزشی است که اگر فواید آن را بدانید مطمئناً آن را در برنامه‌هایتان خواهید گنجانید. پیاده‌روی را می‌توان به همه افراد توصیه کرد. پیاده‌روی در صبحگاه به بدن انرژی می‌دهد و موجب خلق و خوی بهتری در ما می‌شود. پیاده‌روی برای بسیاری از بیماری‌ها و یا پیشگیری از بیماری نیز موثر می‌باشد. این ورزش مفید برای پیشگیری از سکته قلبی پیشنهاد می‌شود، کسانی که به طور مرتب و منظم پیاده‌روی صبحگاهی را در برنامه روزانه خود می‌گنجانند به میزان قابل توجهی درصد سکته قلبی خود را کاهش می‌دهند. پیاده‌روی باعث نیرومندتر شدن قلب می‌شود. ۳۰ دقیقه پیاده‌روی سریع، ۱۱ درصد شما را از بیماری‌های قلبی دور می‌کند. پیاده‌روی برای استخوان‌ها بسیار مفید است، برای کاهش از دست رفتن استخوان‌های پا بسیار موثر است و احتمال ابتلا به پوکی استخوان را نیز کاهش می‌دهد و باعث افزایش تراکم استخوان‌ها می‌شود. همچنین از ابتلا به درد کمر و اختلالات اسکلتی و عضلانی پیشگیری می‌کند. اگر به طور مدام پیاده‌روی در برنامه روزانه ما باشد باعث تقویت هیپوکامپوس می‌شود، هیپوکامپوس بر یادگیری و حافظه تاثیر دارد و از کاهش حافظه بر اثر بالا رفتن سن پیشگیری خواهد کرد.



طرز صحیح پیاده‌روی

بسیاری از مطالعات و تحقیقات بر این مینا بوده است که ورزش برای بهبود بخشیدن به روحیه مرتبط بوده و استرس را کاهش می‌دهد و چقدر موثرتر می‌شود که این پیاده‌روی در طبیعت باشد. مطالعات در دانشگاه «شفیلد هالام» نشان داده است که ۳۰ دقیقه پیاده‌روی سریع، برای بدن معجزه می‌کند و شما را برای کاهش وزن و سلامت اندام‌ها آماده می‌کند. پیاده‌روی از دچار شدن به دیابت، سرطان، بیماری‌های قلبی، استرس و... پیشگیری می‌کند و باعث کاهش وزن و کاهش فشارخون نیز می‌گردد. پیاده‌روی ورزشی می‌باشد که در سوخت و ساز بدن تاثیر بسزایی دارد و باعث راحت‌تر سوزاندن کالری و چربی می‌شود و کاهش وزن خطر بیماری مانند دیابت (نوع ۲) را بسیار کم می‌کند. ۳۰ دقیقه پیاده‌روی در برنامه روزانه ۱۳ درصد خطر بیماری دیابت را می‌کاهد.

جالب است بدانیم واقعاً این ۳۰ دقیقه پیاده‌روی‌ها در برنامه روزانه معجزه می‌کند، خطر ابتلا به سرطان پستان را تا ۱۸ درصد و خطر ابتلا به سرطان روده بزرگ را تا ۱۹ درصد کاهش می‌دهد. ورزش برای چهره و برای پوست نیز تاثیرات زیادی دارد. کسانی که فعالیت بدنی ندارند بعد از چند سال زیبایی پوستشان را از دست می‌دهند و پوست افتاده‌ای پیدا می‌کنند و چین و چروک‌ها و انباشته شدن چربی‌ها در گردن و یا اطراف چشم و قسمت‌های دیگر صورت تاثیرات منفی بر ظاهر می‌گذارد. امروزه پزشکان بر این باورند که ورزش کردن علاوه بر تمام این مزایا، نقش مفیدی در سلامت پوست بدن افراد نیز دارد. ورزش باعث می‌شود پوست شاداب‌تر و جوان‌تر به نظر برسد. کسانی که به طور منظم ورزش می‌کنند به افزایش تعریق پوستشان کمک می‌شود و تاثیرات خوبی در نرمی پوست دارد. افرادی که پیاده روی طولانی می‌کنند از پوست روشن‌تر و چهره شاداب‌تری برخوردارند.

پی بردیم که پیاده‌روی فواید زیادی در سبک زندگی ما دارد.

- ۱- خطر ابتلا به بیماری‌ها را کاهش می‌دهد.
- ۲- سطح انرژی بدن را افزایش می‌دهد.
- ۳- برای سلامت پوست مفید است.



- ۴- استخوان‌ها و پاها را قوی‌تر می‌کند و می‌تواند به کاهش درد مفاصل کمک کند و حتی شروع واریس را به تاخیر بیندازد.
- ۵- در رسیدن به وزنی سالم کمک می‌کند.
- ۶- به سلامت و قدرت ذهن و تقویت حافظه و شادابی کمک می‌کند.
- ۷- خواب را بهبود می‌بخشد.
- ۸- سیستم گوارش را تحریک می‌کند.
- ۹- سیستم ایمنی بدن را تقویت می‌کند و...

توجه داشته باشید که نوشیدن آب قبل از پیاده‌روی توصیه می‌شود. سعی کنید ۳۰ دقیقه قبل از شروع پیاده‌روی یک لیوان آب بنوشید و نیز بعد از اتمام فعالیت مقدار زیادی مایعات مصرف کنید، مخصوصاً اگر هوا گرم باشد. همچنین پوشش مناسبی برای پاهایتان انتخاب کنید. در مواقعی که راه می‌روید سعی کنید به جز پاها از سایر اعضای بدن در حد توان استفاده کنید، مانند قفسه سینه، شانه‌ها، دست‌ها و بازوها را متناسب با حرکت بدن به حرکت در آورید، با این کار کالری بیشتری می‌سوزانید.

می‌توانید پیاده‌روی را جزئی از تفریحات خود کنید و حتی با بچه‌ها و فرزندان‌تان همراه باشید، بطور مثال فرزندان‌تان را پیاده به مهد یا مدرسه یا باشگاه ببرید. یکی دیگر از گردش و یا تفریح‌های هفتگی پیاده‌روی در پارک و فضای سبز نیز می‌باشد و می‌توانید از آن لذت و بهره ببرید.

پس بیایید با اراده و قوتی که از خداوند می‌گیریم مراقب بدن‌هایمان که معبد خداوند است باشیم و ورزش و پیاده‌روی را در برنامه روزانه خود بگنجانیم و با قوت و اقتدار خداوندمان عیسی مسیح و با هدایت او جلو برویم و از خداوند مکاشفه بگیریم که نقشه او برای ما چیست و اراده‌ی او را بجوییم. خداوند صلح و سلامت همراه همگی شما باشد، آمین.



پیده و لاهمجون

در این شماره از مجله با درود بی پایان به شما نازنین های مخاطب اسمیرنا بر این شدیم یک نوع غذای خمیری را با شما به اشتراک بگذاریم. همانطور که قبلا هم اشاره کردیم اکثر غذاها امروزه در همه کشورها طبخ می شوند ولی کم کم نسبت به طبع و سلیقه آن جامعه دستخوش تغییراتی شده و بعضا فقط ظاهری مشابه از آن غذا دیده می شود و تمام ترکیبات آن متفاوت از نمونه اصلی آن می شود. پیتزا هم از این قائده مستثنی نبوده شاید پیتزا مشابه به نمونه کلاسیک هنوز در دسترس است اما غذاهای مشابهی در ترکیه همچون «پیده» و «لاهمجون» همچنین در فرانسه «پیتزا کیش» با نام پیتزا عرضه می گردد که همانطور که گفتیم به شدت از نوع اصلی آن فاصله گرفته اند که حتی دیگر نام آنها نیز عوض شد. در این شماره برای شما پیده و لاهمجون را به اشتراک می گذاریم.

طرز تهیه خمیر:

در کاسه ای آب ولرم قرار داده و خمیر مایه را به آن اضافه کنید. آرد و نمک را مخلوط و به آب اضافه کنید. ورز دهید تا یکدست شود. خمیر به شکل تویپی بزرگ در آورید و در ظرفی بزرگ و درب دار یک ساعت استراحت دهید تا حدودا ۲ الی ۳ برابر شود.

آماده سازی مواد داخلی:

پیاز را در غذاساز خرد کنید و با آبکش زیر شیر آب بگردید تا تندی پیاز شسته شود. گوجه و جعفری را نیز در غذاساز آسیاب کنید. حال تمامی مواد ذکر شده را با هم مخلوط کرده و درب بسته یک ساعت در یخچال نگهداری کنید.

قسمت پایانی:

خمیر را برای پیده ۱۲۰ گرم و برای لاهمجون ۶۰ گرم چانه کنید. خمیر پیده را کمی کلفت به شکل بیضی نازک و دراز و خمیر لاهمجون را گرد و بسیار نازک باز کنید. از مواد داخلی در مشت خود گرفته به روی خمیر بزنید و تا آغشته شدن همه رویه خمیر مواد را پخش کنید.

گوشه خمیر پیده را نیم سانت به داخل تا کنید و با دست ضربه بزنید تا به مواد بچسبد. لاهمجون همانطور صاف به فر خواهد رفت.

همه پیده و لاهمجون ها را در سینی فر قرار داده در بالا ترین درجه فر ۷ الی پانزده دقیقه بپزید. (لطفا فر را از قبل گرم کرده باشید)

نکته: پیده به شکلهای مختلف با پنیر، گوشت تکه ای، تخم مرغ و سایر چیزها طبخ می شود.

این دستور کلاسیک ترین نوع این پیده یا به قول خود ترک زبانان پیتزای ترکی محسوب می شود. باشد در مشارکت و پخت آن لحظات عالی در کنار هم داشته باشید و مورد پسند شما عزیزان قرار گیرد. نوش جان.

مواد لازم برای خمیر:



آب	۳۰۰ گرم
آرد	۵۰۰ گرم
نمک	۷ گرم
خمیر مایه	۷ گرم

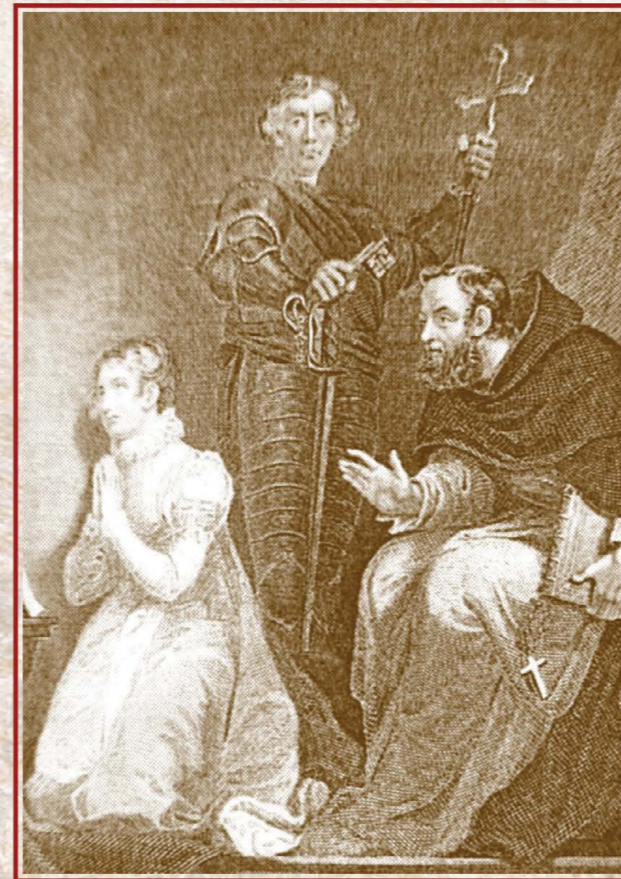
مواد لازم برای مواد پیده و لاهمجون:

گوجه فرنگی	۵۰۰ گرم
پیاز	۵۰۰ گرم
جعفری خرد شده	کمتر از یک بسته
گوشت چرخ کرده	۲۵۰ گرم
نمک	به مقدار لازم
فلفل سیاه	به مقدار لازم
فلفل قرمز	به دلخواه



آشپزی در مشارکت

تیم مشارکت و پذیرایی
اسمیرنا



لیدی جین گری (۱۵۵۴)

صبح روز ۹ جولای ۱۵۵۳، برای لیدی جین گری مثل هر صبح تابستانی دیگری در حومه انگلستان آغاز شد. اما برای جین گری، این روز برخلاف انتظارش و حتی برخلاف میل او، روزی بود که به عنوان ملکه تاج گذاری شد. لحظه ای که پدر و مادرش مدت ها آرزویش را داشتند، اما خود او از آن وحشت داشت و دختر عمویش مری، نیز از آن می ترسید و بیزار بود.

شاه ادوارد بیمار بود، و مادرشوه جین شش روز قبل از آن نزد او آمده بود تا خبر دهد که او به عنوان وارث تاج و تخت انتخاب شده است. این خبر برای جین شوک بزرگی بود، زیرا مری از نظر نسبی به شاه نزدیک تر بود. شاه ادوارد در ۶ جولای درگذشت. خبر مرگش چند روز پنهان نگه داشته شد، به این امید که جلوی ادعای مری کاتولیک برای سلطنت گرفته شود. اما در ۹ جولای این خبر درز کرد و مری خود را ملکه اعلام کرد.

در همان روز، جین را به خانه پدرشوهش، دوک نورث آمبرلند، که مردی قدرتمند بود بردند. وقتی جین از راهروهای آشنای آن خانه عبور میکرد، متوجه شد که اوضاع عادی نیست. همه کسانی که با او روبرو می شدند، تعظیم می کردند یا می گفتند: «ملکه بزرگوار». و سپس او را به اتاقی که در آن تخت سلطنتی خالی بود راهنمایی کردند. جین در حالیکه به آن نزدیک میشد،

از حال رفت و به زمین افتاد. در همان حال با ناله گفت: «این تاج و تخت حق من نیست و من از این شرایط خوشحال نیستم، بلکه لیدی مری وارث حقیقی آن است.» مدتی طول کشید تا خودش را باز یابد و تصمیم بگیرد که چطور باید رفتار کند، زیرا خانواده اش اصرار داشتند که تاج و تخت را بپذیرد.

جین کاری را که طبیعی بود انجام داد: او دعا کرد و از خدا خواست تا او را هدایت کند. سپس بر تخت نشست و از حاضران خواست با او سوگند وفاداری را بخوانند، چرا که از خدا خواسته بود به او «روح و فیضی عطا کند که بتواند برای جلال و خدمت او، و به نفع سرزمینش حکومت کند.

اما بزرگترین چالش جین تازه آغاز شده بود. وقتی که وارد لندن شد، استقبال چندانی از سوی مردم صورت نگرفت، زیرا افکار عمومی به نفع مری بود. چند روزی جین به عنوان ملکه باقی ماند، اما طولی نکشید که پدرشوهش، لرد نورث آمبرلند، ارتشی گرد آورد تا به مقابله با مری برود؛ از آن طرف، مری هم ارتشی جمع کرده بود و به سوی لندن می آمد. در غیاب نورث آمبرلند، شورای سلطنت تصمیم گرفت که مری تودور را به عنوان ملکه اعلام کند، تصمیمی که جین هم به ناچار پذیرفت.

پدر جین ناامیدانه برای نجات خود تلاش میکرد و سرانجام با اینکه قبلاً دختر خود را بر تخت نشانده بود؛ به مری اعلام وفاداری کرد. نورث آمبرلند هم به سرعت موضعش را تغییر داد، اما دیگر دیر شده بود. جین، پدرش، شوهرش و پدرشوهش همگی به برج لندن فرستاده شدند. پدر جین به طور موقت بخشیده شد، اما پدرشوهش در ماه آگوست اعدام شد. به جین و شوهرش نیز وعده عفو داده شد. اما توطئه یکی از دشمنان مری باعث شد قلب او سخت شود و از بخشش آنان صرف نظر کند، به خصوص چون جین حاضر نشده بود به کاتولیک برگردد.

جین و شوهرش در یازدهم ماه فوریه اعدام شدند. وقتی جین را به محل اعدام بردند، او مزمور ۵۱ را خواند و سپس از جلاد خواست که کار را زودتر تمام کند. آخرین کلمات او همانند سخنان مسیح بر صلیب بود: «ای پدر، روح خود را به دستان تو می سپارم.» در نهایت، جین به خاطر ایمانش شهید شد.

او از همان ابتدا، قربانی بازی های سیاسی بود و خواسته های خانواده اش را برخلاف میل باطنی اش پذیرفت. با این حال، ایمان او بر پایه کلام خدا استوار بود، و با نیرویی که از آن گرفته بود و قدرت و جسارتی که خدا به او داده بود، مرگ را در آغوش گرفت.

برگرفته شده از کتاب ندای شهیدا





«به مکانی برو که به تو می‌گویم و نسل تو از تعداد ستارگان آسمان بیشتر خواهد شد! تمام جهان از فرزندان تو برکت خواهند یافت.»

«به من اعتماد کن.»



۴



خداوند گفت: «این کار را انجام بده» و از فرزندان تو مردم بسیاری بوجود خواهند آمد.»
ابراهیم گفت: «چطور!؟»
ابراهیم از شنیدن این خبر بسیار تعجب کرد. زیرا همسرش سارا برای بچه دار شدن پیر بود. خداوند گفت:

«به من اعتماد کن.»

۳

او به همراه سارا و برادرزاده‌اش لوط، هر آنچه داشتند را برداشتند و با خود بردند.
او به سرزمین «کنعان» یعنی همان جایی که خداوند به او گفته بود رفت.

بنابر این ابراهیم به خداوند اعتماد کرد.



۱

۵



مقدمه

با سلام و درود بیکران به همه والدین و مربیان عزیز تربیت و کمک به رشد فرزندانمان یکی از بزرگ‌ترین مسئولیت‌هایی است که به عنوان والدین و مربیان بر عهده ما می‌باشد تا نسل بعد را با کلام و راه‌های خدا آشنا کنیم و فرصتی را برای یافتن حکمت و معرفت در خداوند و کلام او، برای آینده‌شان مهیا کنیم.

داستانهای کتاب مقدس

کتاب «داستان‌های کتاب مقدس» برای کودکان در سنین ۳ تا ۷ سال مناسب می‌باشد و در مسیر هدف هر داستان، می‌توانیم با کمک گرفتن از رنگ‌ها و تصاویر، نظر خردسالان را به داستان متمرکز کنیم. از بچه‌های بزرگ‌تر می‌توانیم در بازگو کردن داستان برای خردسالان کمک بگیریم و اهمیت انتقال دادن کلام خدا را به آنها نشان دهیم و در عین حال توانایی سخنگویی و مشارکت آنها را تقویت کنیم.

همچنین می‌توانیم اپلیکیشن «کتاب مقدس کودکان» Bible for kids App را

دانلود کرده و به همراه کتاب و با شنیدن داستان به زبان‌های مختلف، سوالات در مورد داستان، جایزه و تشویق، به دست آوردن جوهر و گنج‌ها آن را دنبال کنیم.

در شماره‌های پیشین به داستان «در ابتدا» و «اولین گناه» پرداختیم و متوجه شدیم هر چیزی را که خدا آفرید گفت نیکوست و با نا اطاعتی آدم و حوا، خداوند آنها را از باغ بیرون کرد اما باز هم خدا دوستشان داشت و برای آنها نقشه‌هایی عالی طراحی کرده بود. در این شماره از ماهنامه اسمیرنا به داستان «وعده شگفت انگیز خدا» از کتاب پیدایش (باب ۱۲ آیات ۱ تا ۹)، (باب ۱۵ آیات ۱ تا ۷) و همچنین «آزمایش بزرگ ابراهیم» از کتاب پیدایش (باب ۱۵ آیات ۱ تا ۶)، (باب ۲۱ آیات ۱ تا ۷) و (باب ۲۲ آیات ۱ تا ۱۹) در کتاب مقدس کودکان می‌پردازیم. موفقیت خداوند با شما.



مروری بر داستان

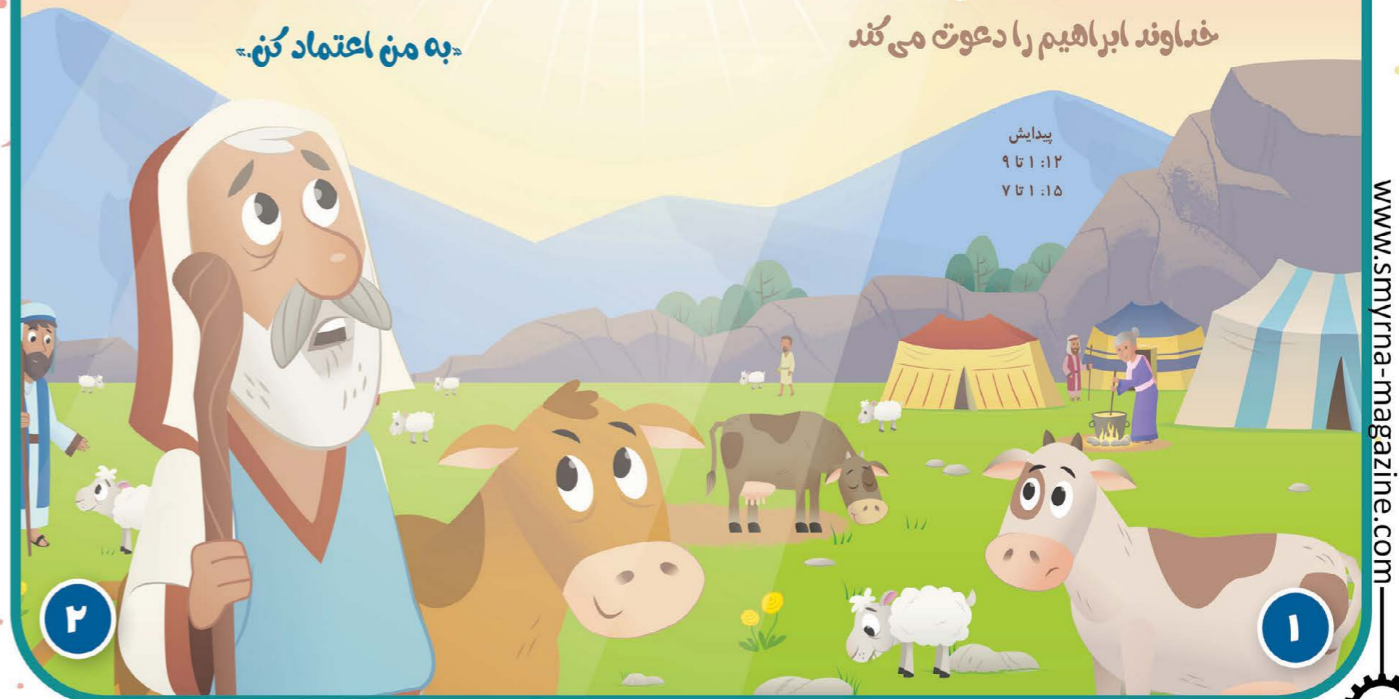
وعدۀ شگفت‌انگیز خدا

خداوند ابراهیم را دعوت می‌کند

«ابراهیم، در حرّان زندگی می‌کرد. خداوند به ابراهیم گفت: «از تو می‌خواهم تا حرّان را ترک کنی و به سرزمین دیگری بروی.» خداوند به ابراهیم درباره آن مکان توضیحی نداد و فقط گفت:

«به من اعتماد کن.»

پیدایش
۹ تا ۱۲
۷ تا ۱۵



۲

۱



آزمایش بزرگ ابراهیم

ابراهیم و اسحاق

پیدایش
۱۵: ۶۵۱
۲۱: ۷۵۱
۲۲: ۱۹۵۱

خداوند به ابراهیم وعده داد که صاحب پسری خواهد شد که از او فرزندان بسیاری بوجود خواهند آمد و این فرزندان همه جهان را برکت خواهند داد. اما ابراهیم و همسرش سارا برای بچه‌دار شدن بسیار پیر بودند.



۱۲

۱۱



وقتی به آنجا رسیدند ابراهیم در محلی به نام شکیم چادر زد. خداوند بر او ظاهر شد و گفت: «من این زمین را به تو و فرزندان می‌دهم.» و ابراهیم قربانگاهی در آن محل برای خداوند بنا کرد.



۸



۷

وقتی پسرشان به دنیا آمد آنها او را اسحاق نامیدند که معنی آن «او می‌خندد» است. سارا با شادی گفت: «خدا برای من شادی و خنده آورده است.»

بیست سال گذشت. اما ابراهیم همچنان به وعده و قول خداوند اعتماد داشت. وقتی او ۱۰۰ ساله و سارا ۹۰ ساله بود خداوند وعده‌اش را به آنها یادآوری کرد. سارا وقتی شنید که بچه‌دار می‌شود خندید و خداوند گفت: «چرا خندیدی مگر به قدرت خداوند شک داری؟»

سارا در حال بچه‌دار شدن بود!



۱۴

۱۳

هر چند که قولهای خدا غیرممکن به نظر می‌رسید اما ابراهیم به خدا اعتماد کرد. او می‌دانست خداوند به وعده‌هایش عمل می‌کند. حتی وقتی خداوند کار خیلی سختی هم از ابراهیم درخواست کرد، ابراهیم باز هم به خدا اعتماد کرد و آن را انجام داد.

خداوند به ابراهیم چه قولهایی داد؟
ابراهیم بطور به وعده‌های خدا جواب داد؟
ابراهیم برای خدا چه چیزی ساخت؟

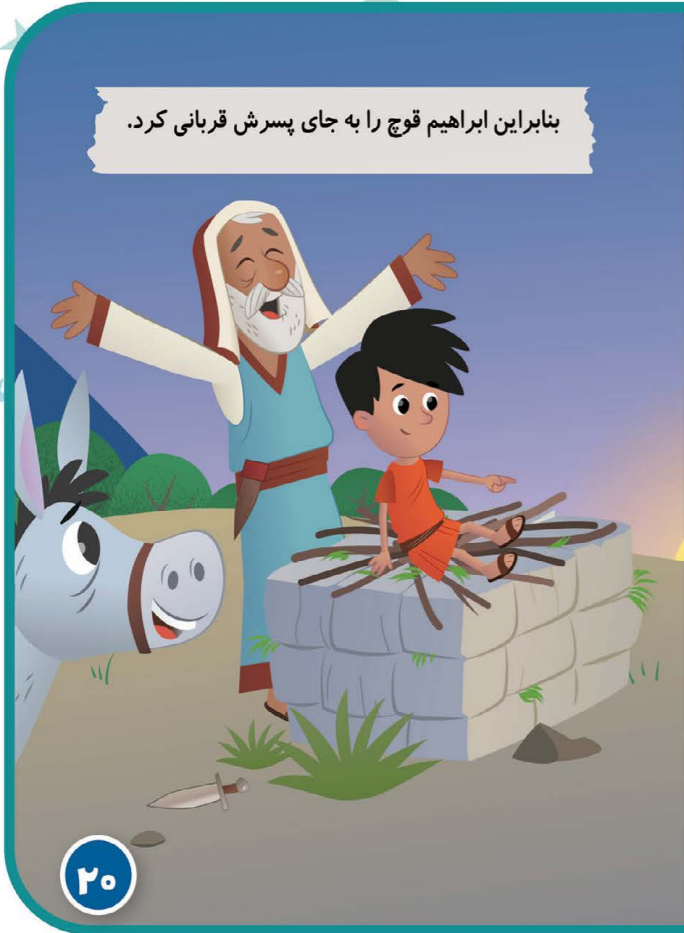
ابراهیم در اطراف سرزمینی که خداوند به آنها داده بود سفر می‌کرد. او از اینکه به خداوند اعتماد کرده بود بسیار خوشحال بود. بنابراین یک قربانگاه و محل پرستش دیگر ساخت و از خداوند برای همه قولها و وعده‌هایش تشکر کرد.



۹

۱۰





بنابراین ابراهیم قوچ را به جای پسرش قربانی کرد.



فرشته گفت:
«دست نگاهدار، به پسر خود آسیب نزن!»
«خداوند می‌داند که تو به وعده او اعتماد داری. این بوته‌ها را بین! یک قوچ شاخ‌هایش در بوته‌ای گیر کرده است. آن را بجای پسر تو قربانی کن.»



وقتی اسحاق پسر کوچکی بود خداوند ابراهیم را آزمایش کرد و از او خواست تا اسحاق را بر روی کوه موریا ببرد و او را برای خدا قربانی کند. ابراهیم گیج شده بود اما هنوز به خداوند اعتماد داشت.
اسحاق چوب‌ها را حمل می‌کرد و ابراهیم چاقو و مشعل را همراه داشت. آنها با هم از کوه بالا رفتند. اسحاق پرسید: «پس بره برای قربانی کجاست؟» ابراهیم جواب داد:
«خدا آن را آماده می‌کند.»



اسحاق پسری داشت به نام یعقوب. خدا نام یعقوب را به اسرائیل تغییر داد. اسرائیل و فرزندانش نقش مهمی در داستان خدا دارند.

او نام آن محل را «خداوند فراهم می‌کند» گذاشت، زیرا خداوند قربانی را آماده کرد. خداوند همان‌طوری که گفته بود به قولش عمل کرد.

وعده او به انجام رسید

«خداوند باز ابراهیم خواست تا چه چیزی را قربانی کند»
«خداوند چه چیزی برای قربانی فراهم کرد؟»
«ساراپچه را بخندید»

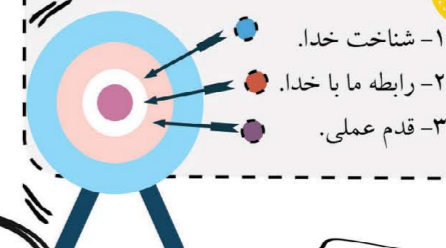


«ابراهیم!»

ابراهیم چوب‌ها را بر روی قربانگاه قرار داد. اسحاق را بست و بر چوب‌ها خواباند. وقتی چاقو را بلند کرد تا اسحاق را قربانی کند، ناگهان فرشته‌ای نام او را صدا کرد:



مسیر و هدف



- ۱- شناخت خدا.
- ۲- رابطه ما با خدا.
- ۳- قدم عملی.

طرح سوال

- ۱- خداوند به ابراهیم چه قول هایی داد؟
- ۲- ابراهیم چگونه به وعده خدا جواب داد؟
- ۳- ابراهیم برای خدا چه چیزی ساخت؟
- ۴- خداوند از ابراهیم خواست چه چیزی را قربانی کند؟
- ۵- خداوند چه چیزی برای قربانی فراهم کرد؟
- ۶- سارا چرا خندید؟

آیه ای برای به خاطر سپردن

«اما مبارک است آن که بر خداوند توکل کند و اعتمادش بر او باشد.»
(ارمیا باب ۱۷ آیه ۷)

مشارکت پایانی و فعالیت عملی

در مشارکت از بچه ها بخواهیم که دست های یکدیگر را بگیرند و با هم برای اعتماد به خدا دعا کنند و بعد از دعا از بچه ها سوال کنیم چگونه ما هم می توانیم مثل ابراهیم به خداوند اعتماد کنیم و نتیجه اعتماد ما به خداوند چیست؟ و چگونه می توانیم با تمام قلب و فکرمان کارهایمان را به خداوند بسپاریم؟ از بچه ها بخواهیم در دعا روی این سوالات فکر کنند و نتیجه را به شما والدین و مربیان عزیز بگویند.



تحقیق

از بچه ها بخواهیم تا در مشارکت با والدین و مربیان خود در مورد تجربه اعتماد کردن آنها به خدا پرسند و نتیجه آن و برکت خود را بازگو کنند.



نکات تکمیلی

- ۱- ابراهیم به قول های خدا هر چند غیرممکن، اعتماد کرد.
- ۲- ابراهیم می دانست خدا دروغ نمی گوید و به وعده هایش عمل می کند.
- ۳- خداوند فراهم کننده است.
- ۴- ابراهیم از خداوند اطاعت کرد.
- ۵- نتیجه اعتماد به خدا و اطاعت از او سعادت مندی است.

کاربرد داستان

- ۱- در هر شرایطی به خداوند اعتماد کنیم.
- ۲- مثل ابراهیم در کارهایمان از خداوند اطاعت کنیم.
- ۳- بدانیم برای خدا هیچ کاری غیرممکن نیست.
- ۴- مثل ابراهیم به خداوند ایمان داشته باشیم.
- ۵- ما هم مثل خداوند به قول هایی که به دیگران می دهیم عمل کنیم.
- ۶- به یاد داشته باشیم زمانی که خداوند قولی می دهد به آن عمل می کند.



کاردستی



با استفاده از پنبه و چوب می توانند بره و قربانگاه را درست کنند. (کلاژ)



دعا

از بچه ها بخواهیم به چیزهایی که می خواهند داشته باشند فکر کنند و برای دریافت آن دعا کرده و به خدا بسپارند.



رنگ آمیزی کنید...

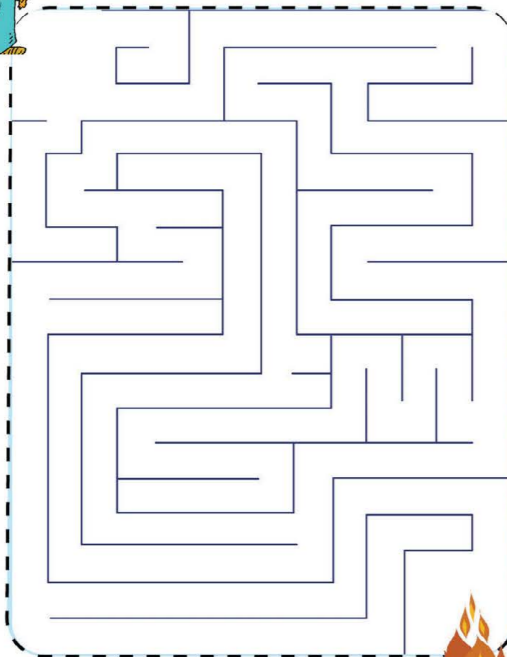


بازی و سرگرمی



صورت ابراهیم، سارا و اسحاق را با مقوا و یا گاهوا درست کرده و بچسبانید

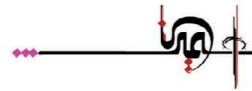
راه را بیابید



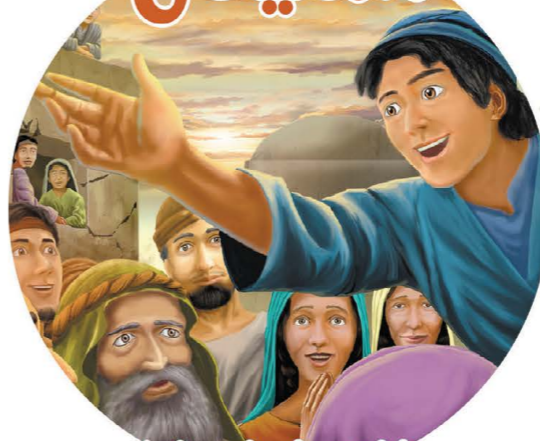
اختلاف تصاویر

چهار اختلاف را در تصاویر زیر بیابید





استیفاان



«خدا می‌فرماید: در روزهای آخر از روم فود بر تمامی بشر فرو فوادم ریفتم. پسران و دختران شما نبوت فوادم کرد. فوادماتان رویاها فوادم دید و پیرانتان فوادم.»
اعمال رسولان باب ۲

سخنی با والدین و معلمین گرامی:

عیسی قبل از صعود به آسمان به شاگردان گفت: «اما چون روح القدس بر شما آید، قدرت خواهید یافت و در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا دورترین نقاط جهان، شاهدان من خواهید بود.»

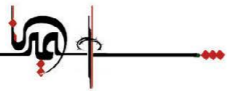
اعمال رسولان (۸:۱)

شاگردان پس از صعود عیسی همواره مورد استهزا رهبران یهودی قرار می‌گرفتند. رهبران یهودی تمام تلاششان را می‌کردند تا ادعایی که شاگردان درباره عیسی داشتند، را سرکوب کنند و از بین ببرند. ادعای اینکه عیسی پسر خداست، تولد او از باکره است و رستاخیز کرده است. در واقع محققان یهودی نمی‌خواستند که این باور جدید که بعدها «مسیحیت» نام گرفت، در اورشلیم و مناطق اطراف آن گسترش پیدا کند. به همین دلیل تمام تلاششان را می‌کردند تا کلیساهای اولیه را از بین ببرند. رهبران یهودی تمامی تلاششان را برای مهار و جلوگیری از پیشرفت و محبوبیت انجیل انجام می‌دادند و علیه شاگردان توطئه می‌کردند و در اثر همین توطئه‌ها، شاگردان دستگیر می‌شدند، شلاق می‌خوردند، زندانی می‌شدند و از آنها خواسته می‌شد که در مورد عیسی در جایی صحبت نکنند. اما آنها همچنان با شجاعت در مورد عیسی مردم را تعلیم می‌دادند.

صدوقیان حتی به قدری از دست شاگردان خشمگین بودند که می‌خواستند آنها را بکشند اما شخصی از فرقه فریسی به نام «گاملائیل» که معلم شریعت بود و مورد احترام همه، آنها را از این کار باز داشت و خطاب به آنها گفت: «ای اسرائیلیان، مواظب باشید که با این اشخاص چه می‌خواهید بکنید. من به شما توصیه می‌کنم که دست از این افراد بردارید و آنها را به حال خود واگذارید. زیرا اگر قصد و عملشان از انسان باشد، بی‌گمان راه به جایی نخواهند برد، اما اگر از خدا باشد، نمی‌توانید آن را از میان بردارید، زیرا در آن صورت با خدا می‌جنگید!!» سخنان گاملائیل نبوتی بود. در میان همین کشمکش‌ها و خصومت‌ها نسبت به کلیساهای اولیه بود که مسیحیان شاهد اولین شهید مسیحی شدند و او کسی نبود جز استیفاان. او از شاگردان عیسی نبود. در مورد مرگ استیفاان اطلاعات بیشتری موجود است تا در مورد بیوگرافیش. برخی

معتقدند که استیفاان نیز مانند بسیاری از شاگردان در کلیساهای اولیه یهودی‌زاده بوده، برخی دیگر می‌گویند که او یهودی-هلنیستی (یونانی زبان) بوده زیرا او قادر بود با نوایمانان مسیحی به راحتی به زبانشان ارتباط برقرار کند.

وقتی عده‌ای از نوایمانان یهودی-یونانی در مورد بیوه‌زنان کلیسا که خوراک کافی برای خوردن نداشتند به شاگردان شکایت کردند، آنها را نزد استیفاان فرستادند زیرا زبانشان را می‌دانست. استیفاان مردی با ایمان و پر از روح‌القدس بود و شاگردان او را به همراه شش نفر دیگر انتخاب کردند تا به زنان بیوه رسیدگی کنند. استیفاان سخنوری با استعداد بود که با اشتیاق و وصف ناپذیری در مورد انجیل سخن می‌گفت، او از اولین مدافعان کلیساهای اولیه بود و چنان با روح و حکمت حرف می‌زد که مجادله‌کنندگان، یارایی مقاومت در برابر آن را نداشتند. کتاب مقدس می‌گوید که او نیز معجزات زیادی در میان مردم به انجام می‌رساند. سخنان استیفاان خشم بسیاری را برمی‌انگیخت. از جمله تنی چند از اعضا کلیسه‌ای به نام «کلیسه آزاد شدگان» که از یهودیان قیروان و اسکندریه و اهالی کیلیکیه و آسیا بودند. آنها وقتی دیدند که نمی‌توانند در برابر حرف‌ها و معجزات استیفاان مقاومت کنند، مخفیانه چند تن را برگزیدند تا علیه او توطئه کنند و به دروغ بگویند: «ما شنیدیم که استیفاان به موسی و خدا سخنان کفر آمیز می‌گفت.» و سرانجام بعد از مدتی او را به شورای عالی یهود کشاندند و ادامه ماجرا، که در این کتاب به شرح آن پرداخته شده است. نکته‌ای که ارزش دانستن در مورد زندگی استیفاان را دارد تنها به مرگ او منتهی نمی‌شود بلکه اثرات و ثمراتی است که از آگاهی از ایمان او به خداوند در زندگی‌ها جاری می‌شود. کتاب مقدس می‌گوید در روز مرگ استیفاان، آزارها و سختگیری‌ها بر علیه کلیساهای آغاز و موجب شد که مسیحیان بسیاری به نواحی یهودیه و سامره پراکنده شوند. آنها به هر جا که می‌رفتند انجیل را بشارت می‌دادند و تعداد زیادی به مسیح ایمان می‌آوردند. پس از مرگ استیفاان کلیساهای رشد زیادی کردند، حتی یکی از کسانی که شاهد سنگسار شدن و شهادت استیفاان بود خود تبدیل به فعال‌ترین مبشر مسیحی شد



برای تامل

«بلکه خداوند مسیح را در دل خویش تقدیس ننماید و همواره آماده باشید تا هرکس دلیل امیدی را که در شماسست بپرسد، او را پاسخ گویند. لیکن با بردباری و ترس.» اول پطرس ۳:۱۵

استیفاان چگونه از امیدی که نسبت به عیسی در خود داشت دفاع می‌کرد و یا آن را به دیگران نشان می‌داد؟

چه اتفاقی برای استیفاان افتاد وقتی که او از حقیقت انجیل دفاع کرد؟

خدا چگونه به استیفاان کمک می‌کرد؟

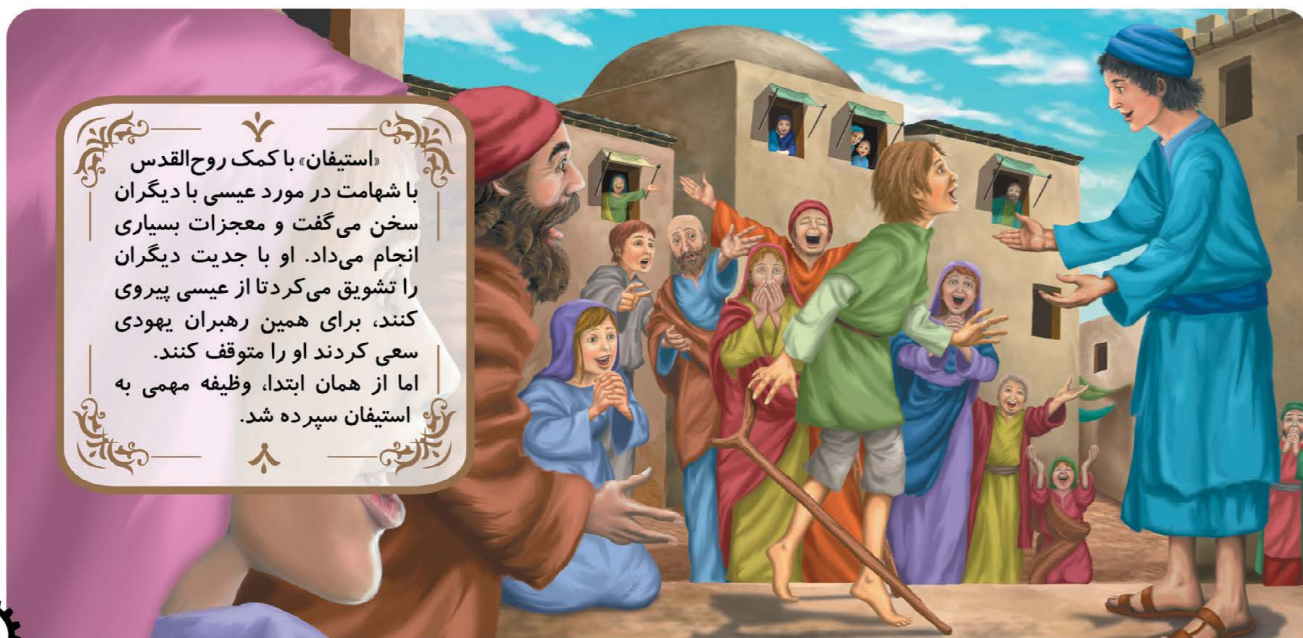
وقتی می‌گوییم برای خدا باید با بردباری و ترس ایستادگی کنیم یعنی چه؟ استیفاان چگونه این خصوصیات را از خود نشان می‌داد؟

از چه روش‌هایی همیشه می‌توانیم آماده باشیم تا عیسی را به دیگران معرفی کنیم؟

آمین



وقتی عیسی پیروان خود را ترک کرد و به آسمان صعود کرد آنها را بدون کمک و تنها رها نکرد بلکه همانطور که وعده داده شده بود عیسی روح‌القدس را فرستاد. او می‌دانست که روح‌القدس به پیروانش نیرو و جسارت لازم برای انجام کار او را خواهد داد. «استیفاان» یکی از این پیروان بود.



«استیفاان، با کمک روح‌القدس با شهامت در مورد عیسی با دیگران سخن می‌گفت و معجزات بسیاری انجام می‌داد. او با جدیت دیگران را تشویق می‌کرد تا از عیسی پیروی کنند، برای همین رهبران یهودی سعی کردند او را متوقف کنند. اما از همان ابتدا، وظیفه مهمی به استیفاان سپرده شد.»





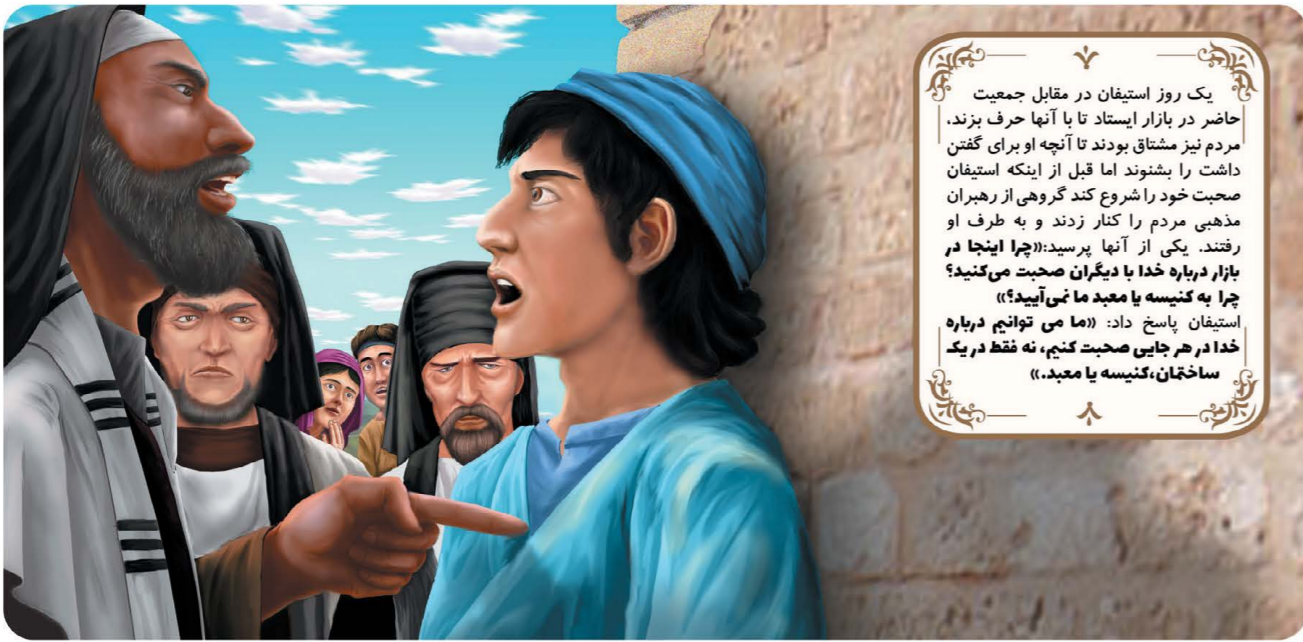
مردی در مقابل دوازده رسولی که با عیسی قدم می‌زدند ایستاد و گفت: **«بیوه زنان ما غذای مورد نیاز خود را دریافت نمی‌کنند.»** رسولان به سخنان او گوش دادند و به نشانه توافق سر تکان دادند. در واقع آنها آنقدر وقت صرف دعا و تعلیم در مورد عیسی می‌کردند که فرصت رسیدگی به همه کارها را نداشتند. بنابراین تصمیم گرفتند هفت مرد ایماندار و پر از روح القدس را انتخاب کنند. یکی از این افراد «استیفان» بود.



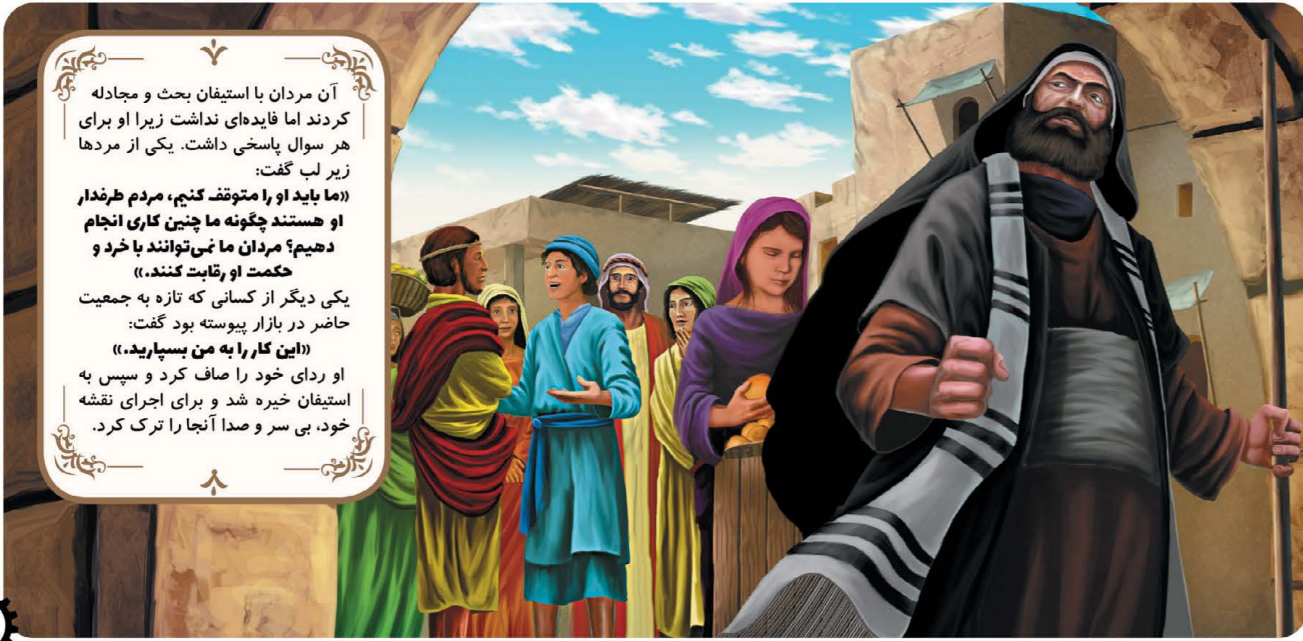
اما چند تن از رهبران یهودی با استیفان مخالف بودند. آنها از اینکه او و سایر رسولان در مورد عیسی صحبت می‌کردند بسیار خشمگین می‌شدند. حتی یک بار آنها رسولان را به زندان انداختند و کتک زدند. اما این برخوردها نتوانست مانع آنها شود و حتی استیفان را نیز متوقف نکرد. استیفان با خود می‌اندیشید که مردم اورشلیم نیاز دارند درباره عیسی بشنوند و مرتب زیر لب زمزمه می‌کرد: **«من به آنها درباره عیسی خواهم گفتم!»**



استیفان به همراه شش نفر دیگر به بیوه زنان خدمت می‌کرد و دیگر رسولان در معبد یهودیان کلام خدا را موعظه می‌کردند. از همین رو تعداد زیادی به مسیح ایمان می‌آوردند و کلیسا مرتب رشد می‌کرد.

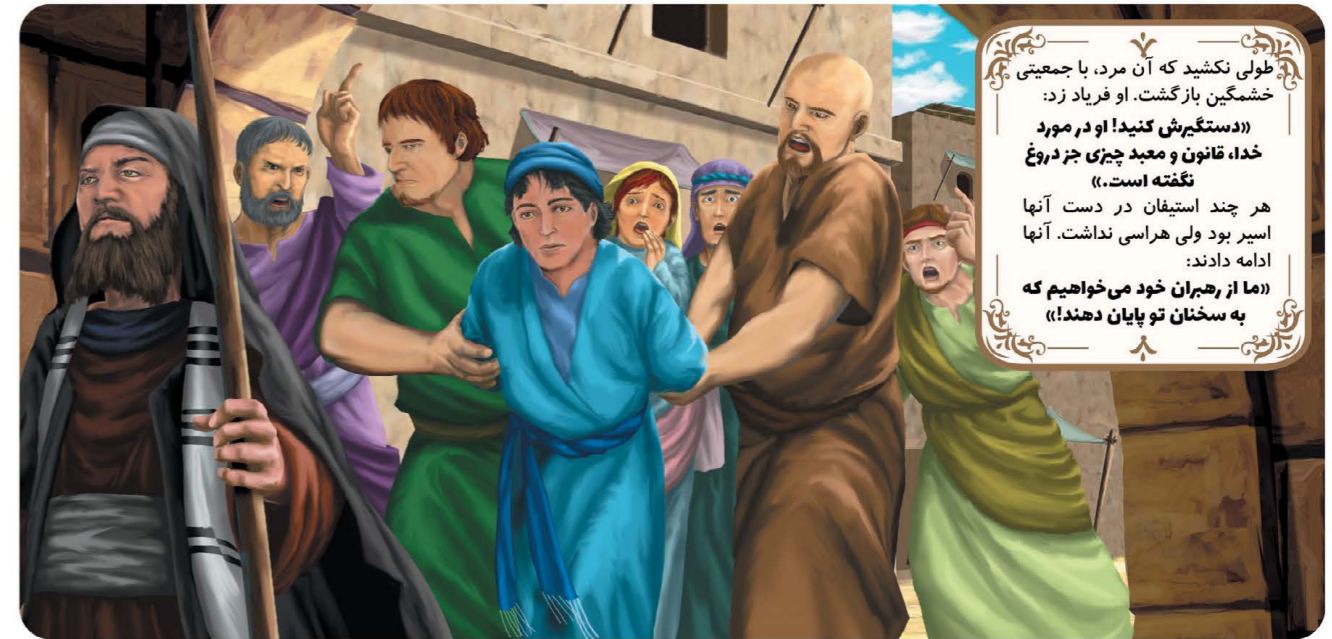


یک روز استیفان در مقابل جمعیت حاضر در بازار ایستاد تا با آنها حرف بزند. مردم نیز مشتاق بودند تا آنچه او برای گفتن داشت را بشنوند اما قبل از اینکه استیفان صحبت خود را شروع کند گروهی از رهبران مذهبی مردم را کنار زدند و به طرف او رفتند. یکی از آنها پرسید: **«چرا اینجا در بازار درباره خدا با دیگران صحبت می‌کنید؟ چرا به کنیسه یا معبد ما نمی‌آیید؟»** استیفان پاسخ داد: **«ما می‌توانیم درباره خدا در هر جایی صحبت کنیم، نه فقط در یک ساختمان، کنیسه یا معبد.»**

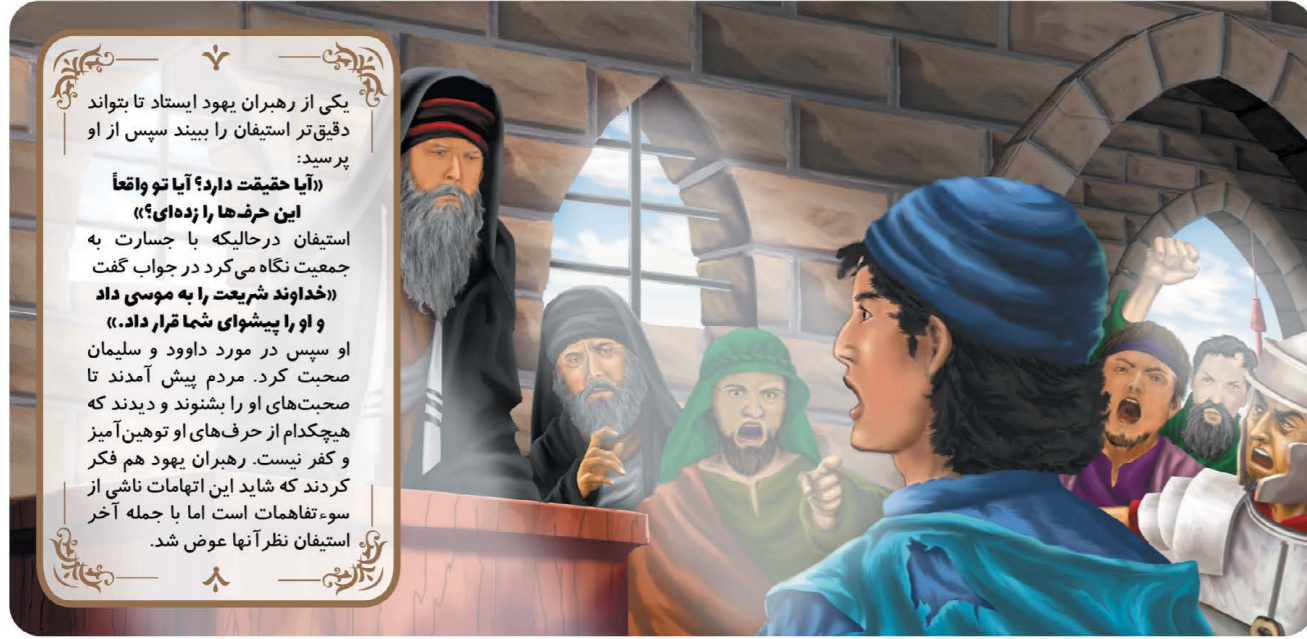


آن مردان با استیفان بحث و مجادله کردند اما فایده‌ای نداشت زیرا او برای هر سوال پاسخی داشت. یکی از مردها زیر لب گفت: **«ما باید او را متوقف کنیم، مردم طرفدار او هستند چگونه ما چنین کاری انجام دهیم؟ مردان ما نمی‌توانند با خرد و حکمت او رقابت کنند.»** یکی دیگر از کسانی که تازه به جمعیت حاضر در بازار پیوسته بود گفت: **«این کار را به من بسپارید.»** او ردای خود را صاف کرد و سپس به استیفان خیره شد و برای اجرای نقشه خود، بی سر و صدا آنجا را ترک کرد.





طولی نکشید که آن مرد، با جمعیتی خشکین باز گشت. او فریاد زد: **«دستگیرش کنید! او در مورد خدا، قانون و معبد چیزی جز دروغ نگفته است.»** هر چند استیفان در دست آنها اسیر بود ولی هراسی نداشت. آنها ادامه دادند: **«ما از رهبران خود می‌خواهیم که به سخنان تو پایان دهند!»**



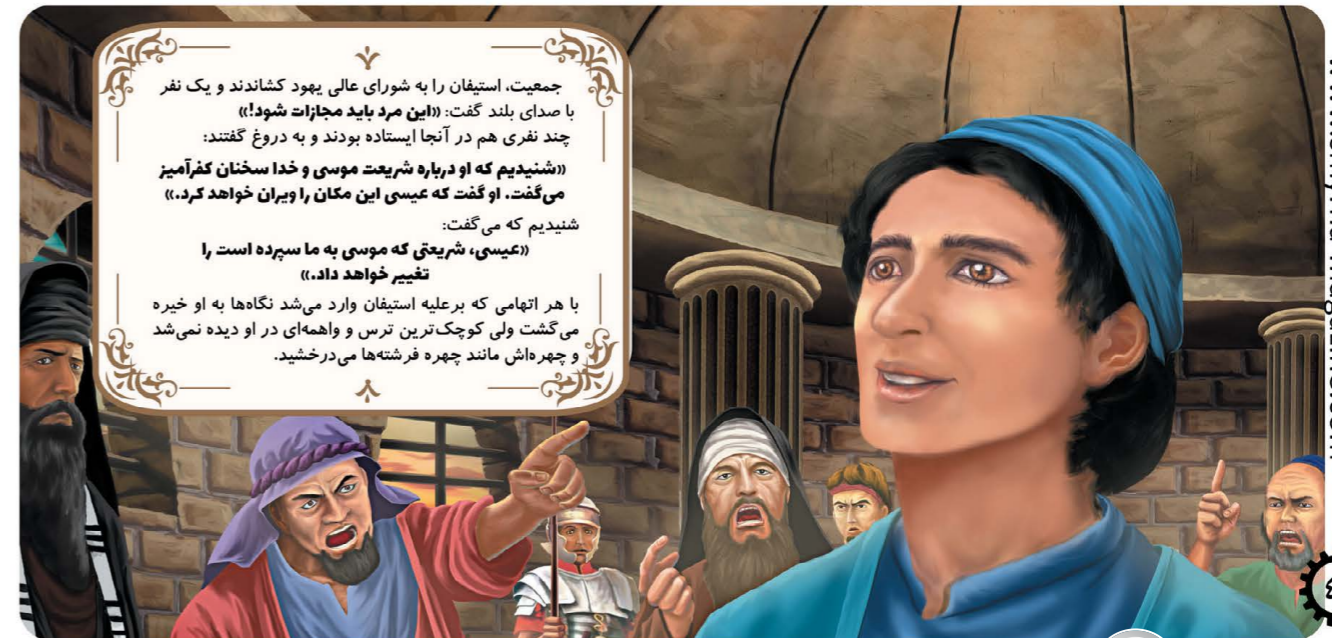
یکی از رهبران یهود ایستاد تا بتواند دقیق‌تر استیفان را ببیند سپس از او پرسید: **«آیا حقیقت دارد؟ آیا تو واقعاً این حرف‌ها را زده‌ای؟»** استیفان درحالیکه با جسارت به جمعیت نگاه می‌کرد در جواب گفت **«خداوند شریعت را به موسی داد و او را پیشوای شما قرار داد.»** او سپس در مورد داوود و سلیمان صحبت کرد. مردم پیش آمدند تا صحبت‌های او را بشنوند و دیدند که هیچکدام از حرف‌های او توهین‌آمیز و کفر نیست. رهبران یهود هم فکر کردند که شاید این اتهامات ناشی از سوء تفاهات است اما با جمله آخر استیفان نظر آنها عوض شد.



ابری از گرد و غبار، جمعیتی که لحظه به لحظه زیادتر می‌شدند، استیفان و گروهی از رهبران یهودی را دنبال می‌کرد. آنهایی که از کنار استیفان عبور می‌کردند به او کنایه می‌زدند و زمره‌کنان می‌گفتند **«چگونه او می‌توانست در مورد خدا چنین حرف‌هایی بزند؟»** خبر دستگیری او به سرعت در سطح شهر پخش شد.



استیفان مکئی کرد و سپس گفت: **«عیسی پسر برگزیده خدا بود و پدران شما حتی کسانی را که ظور آن پارسا را پیشگوین کرده بودند کشتند و اکنون شما تسلیم‌کننده و قاتل خود او شده‌اید.»** استیفان به خوبی می‌دانست که آنها با شنیدن این سخنان خشکین خواهند شد اما او می‌خواست که همه حقیقت را در مورد عیسی و وعده زندگی ابدی بدانند. یکی از رهبران از وسط جمعیت فریاد زد: **«گافیس!»** آنها چون این سخنان را شنیدند برافروختند و دندان‌های خود را به هم فشردند. اما استیفان به آنها توجهی نداشت، بلکه به آسمان چشم دوخته بود و نمی‌توانست چیزی را که می‌بیند باور کند. او دید که آسمان گشوده شده و پسر انسان بر دست راست خدا ایستاده است



جمعیت، استیفان را به شورای عالی یهود کشاندند و یک نفر با صدای بلند گفت: **«این مرد باید مجازات شود!»** چند نفری هم در آنجا ایستاده بودند و به دروغ گفتند: **«شنیدیم که او درباره شریعت موسی و خدا سخنان کفرآمیز می‌گفت. او گفت که عیسی این مکان را ویران خواهد کرد.»** شنیدیم که می‌گفت: **«عیسی، شریعتی که موسی به ما سپرده است را تغییر خواهد داد.»** با هر اتهامی که بر علیه استیفان وارد می‌شد نگاه‌ها به او خیره می‌گشت ولی کوچک‌ترین ترس و واژه‌ای در او دیده نمی‌شد و چهره‌اش مانند چهره فرشته‌ها می‌درخشید.



آنها استیفان را گرفتند و کشان کشان از دادگاه به بیرون از شهر بردند. استیفان را بر روی زمین انداختند و شروع به سنگ انداختن به طرف او کردند. آنها تصمیم خود را گرفته بودند پس گفتند: **«او نیز مانند عیسی باید کشته شود.»** درحالیکه رهبرها داشتند به سوی استیفان سنگ پرتاب می‌کردند و او را می‌زدند، مردی یهودی به نام «سولس» در حال نگاه کردن به این وقایع بود. او نیز شاهد کشته شدن استیفان بود.





همزمان با فرار مسیحیان از شهر و بشارت انجیل در نواحی مختلف اتفاق عجیبی افتاد. سولس در راه دمشق بود تا تعدادی از مسیحیان را دستگیر کند که عیسی همچون نوری خیره کننده بر او ظاهر گشت. بعدها او «پولس» نامیده شد، یکی از مشتاق‌ترین مبشران انجیل. دعای بخشش استیفاں در هنگام مرگش با ایمان آوردن پولس پاسخ داده شد.



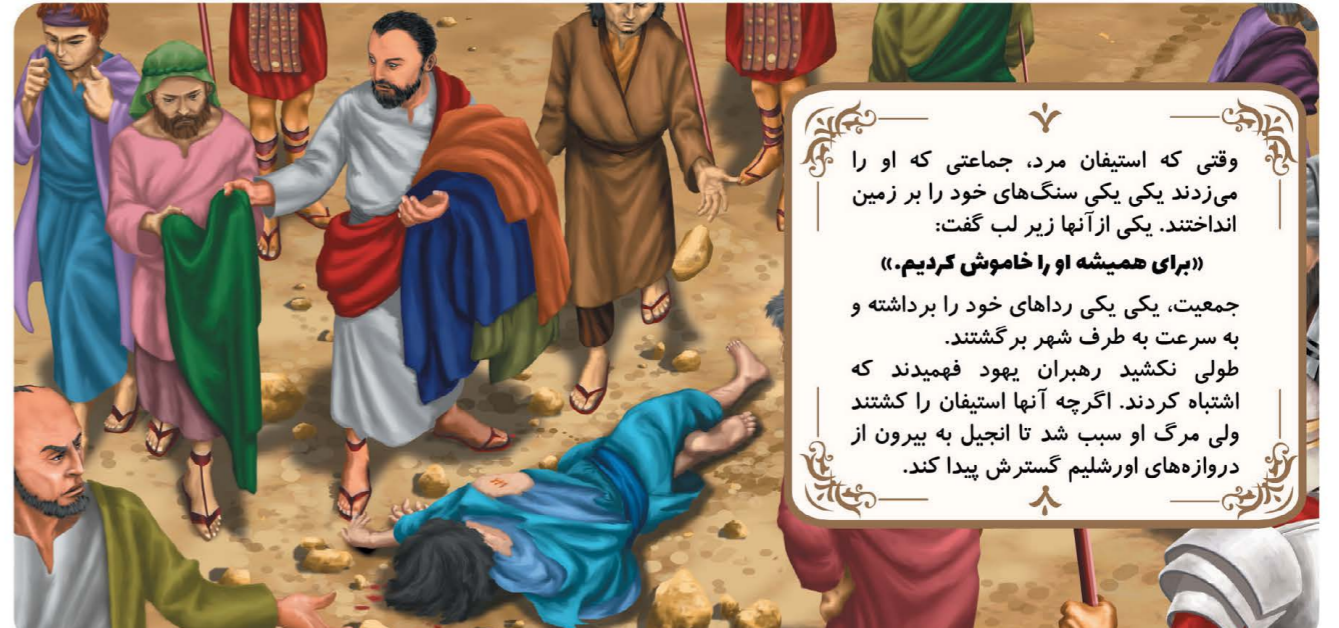
امروزه نیز در خیلی از کشورها مسیحیان به خاطر بشارت انجیل دستگیر و یا کشته می‌شوند. در پاکستان که اکثریت مسلمان هستند، پسر جوانی در پاسخ به معلم خود که گفته بود، انجیل تحریف و عوض شده است، از انجیل دفاع کرد. آن پسر مانند استیفاں با شجاعت در برابر همه اعلان کرد که انجیل عوض نشده است، بلکه هرکس که انجیل را خوانده، زندگی او عوض شده است.



البته صحبت کردن درباره مسیح با همه خیلی هم آسان نیست. ممکن هست که ما دستگیر نشویم و یا آسیبی نبینیم، اما دیگران ممکن است آنچه می‌گوییم را دوست نداشته باشند و خیلی اوقات هم ترجیح می‌دهند که ما سکوت کنیم اما ما باید به یاد داشته باشیم که شاید ما تنها شانس آنها برای شنیدن از مسیح باشیم. پس با کمک و هدایت روح القدس دعا می‌کنیم تا خداوند قلب آنها را برای شنیدن کلامش باز کند و دعا می‌کنیم ما نیز مانند استیفاں با شجاعت و جسارت در مورد مسیح حرف بزنیم.



با پرتاب سنگ‌ها به سمت استیفاں پاهایش سست شد و به زمین افتاد؛ جمعیت با خشم فریاد می‌زدند «او را بکشید و برای همیشه خاموش کنید.» اما برعکس آنها استیفاں ناراحت نبود و نمی‌ترسید و در همان حال اینطور دعا کرد: «ای عیسی خداوند روح مرا بپذیر.» استیفاں حتی برای کسانی که او را می‌زدند در حضور خدا طلب بخشش کرد. او امیدوار بود آنها بفهمند که از طرف استیفاں بخشیده شده‌اند. سرانجام با برخورد یک سنگ، بر زمین افتاد و جان سپرد.



وقتی که استیفاں مرد، جماعتی که او را می‌زدند یکی یکی سنگ‌های خود را بر زمین انداختند. یکی از آنها زیر لب گفت: «برای همیشه او را خاموش کردیم.» جمعیت، یکی یکی ردهای خود را برداشته و به سرعت به طرف شهر برگشتند. طولی نکشید رهبران یهود فهمیدند که اشتباه کردند. اگرچه آنها استیفاں را کشتند ولی مرگ او سبب شد تا انجیل به بیرون از دروازه‌های اورشلیم گسترش پیدا کند.



بعد از مرگ استیفاں سولس که شاهد این ماجرا بود تصمیم گرفت که به آزار و اذیت مسیحیان ادامه دهد. سولس و افرادی دیوانه‌وار در شهر به جستجوی مسیحیان می‌رفتند و آنها را تهدید و زندانی می‌کردند. از این رو تعدادی از مسیحیان از شهر گریختند. آنها همانطور که عیسی خواسته بود به هر کجا که می‌رفتند بشارت انجیل را می‌دادند. «به هر کجا که بروید شاهدان من خواهید بود، حتی در دورترین نقاط جهان.»





بخوانید تا به شما داده شود

بچه‌ای داشت با توپش در لب ساحل بازی می‌کرد توپ افتاد در چاله چند بار خم شد در بیاورد ولی دستش نمی‌رسید. چوبی آورد و با تمام قدرتش سعی کرد آنرا بیرون بیاورد ولی هر بار توپ می‌افتاد. بعد از چندین دقیقه ناامید شد زد زیر گریه. پدرش که از دور نگاه می‌کرد گفت: «چرا گریه می‌کنی؟» پسر گفت: «همه قدرتم را بکار بردم توپم را در بیاورم ولی فایده نداشت. پدر لبخندی زد و گفت: هنوز تمام قدرتت را بکار نگرفته‌ای. من به عنوان پدرت بخش مهم قدرتی هستم که می‌توانی از آن استفاده کنی و آمده توپ را به سادگی برایش بیرون آورد. احتمالاً شما هم مثل من با افرادی روبرو شده‌اید که بعد از مدتی تلاش می‌گویند: «دیگر به آخر رسیده‌ام نمی‌توانم ادامه بدهم.» شاید هم خودتان گاهی این جمله را بکار برده‌اید: «دیگر به آخر رسیده‌ام» دقیقاً در همین وقت است که باید باور کنید تمام قدرت شما فقط خودتان نیستید.

توانایی شما آخر خط شما نیست. زندگی شما در قالب افکار و احساس و دید و رویا و آرزوهای محدود شما خلاصه نمی‌شود. شما به عنوان فرزند خدای قادر مطلق «پروژه بی‌نظیر خدا برای شکل دادن به خلقتش» می‌باشید. بنابراین هرگاه در توانایی و فکر به آخر رسیدید یقین بدانید که زمان شروع کار عظیم خدا در زندگی‌تان فرا رسیده زیرا شروع کار خدا در به پایان رسیدن‌های ماست. «اقتدار نامحدود خدا» بخش اصلی و مهم توانایی شماست. لطفاً آن را بوسیله ایمان تجربه کنید. مسیح گفت: در به آخر رسیدن هایتان از خدا سؤال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بگویید که برای شما باز کرده خواهد شد. (متی ۷: ۷)

علیل پسر



علیل



من یک زن هستم

قدم ایمان زنی مطرود

با سلام خدمت شما!

شکر برای خدا که ما را فرزند خوانده تا دیگر زیر یوغ گناه نباشیم. او ما را از بندگی گناه با محبت خود بیرون کشید، او پدر ماست، پدری مهربان که همیشه آغوشش برای ما باز است تا ما را در آغوش بگیرد. ما چقدر مشتاق او هستیم؟ آیا دستان او را می‌بینیم که به سمت ما دراز شده تا ما را از ترس و شرمندگی گناه بیرون کشد؟ وقتی ما دشمنش بودیم ما را محبت کرد تا بتوانیم در آغوش او باشیم. زیرا تنها به واسطه ایمان به کار مسیح

و با خون او می‌توانیم به حضور قدوسش وارد شویم. وعده اوست که اگر به اندازه دانه خردل ایمان داشته باشیم کوه‌ها را می‌توانیم جابجا کنیم کوه‌هایی که میان راه ما قد علم کرده‌اند با ایمان فرو خواهند ریخت.

بیاید با هم در مورد قدم‌های ایمانی زنی تامل کنیم که دنیا او را مطرود و سرخورده کرده بود و در شرمساری غوطه‌ور بود. این زن می‌تواند نمونه هر یک از ما باشد. اگر شرمسار یا بیمار هستیم و اگر ناامید و خسته از تلاش‌های بی‌ثمر، اگر فکر می‌کنیم که خداوند ترکمان کرده یا از جانب مردم طرد شده‌ایم خیر خوش برای ما این است، امروز عیسی مسیح خداوند زنده‌ی ما با سیدی از محبت و شفا از نزدیکی ما عبور خواهد کرد، چقدر مشتاق دیدار او هستیم؟ آیا باز هم می‌خواهیم شفاهايمان را از دنیا طلب کنیم؟ بیاید نگاهمان را از زمین به آسمان بالا ببریم تا در باز رحمت را ببینیم.

در کتاب مرقس باب پنجم آیات ۲۴ تا ۳۴ می‌خوانیم: پس عیسی با او رفت. گروهی بسیار نیز از پی عیسی به راه افتادند. آنها سخت بر او ازدحام می‌کردند. در آن میان، زنی بود که دوازده سال دچار خونریزی بود. او تحت درمان طبیبان بسیار، رنج فراوان کشیده و همه‌ی دارایی خود را خرج کرده بود؛ اما به جای آنکه بهبود یابد، بدتر شده بود. پس چون درباره عیسی شنید، از میان جمعیت به پشت سر او آمد و ردای وی را لمس کرد. زیرا با خود گفته بود: «اگر حتی به ردایش دست بزنم، شفا خواهم یافت.» در همان دم خونریزی او قطع شد و در بدن خود احساس کرد از آن بلا شفا یافته است. عیسی در حال دریافت که نیرویی از او صادر شده است. پس در میان جمعیت روی گرداند و پرسید: «چه کسی جامه‌ی مرا لمس کرد؟» شاگردان او پاسخ دادند: «می‌بینی که مردم بر تو ازدحام می‌کنند؛ آنگاه می‌پرسی، «چه کسی مرا لمس کرد؟» اما عیسی به اطراف می‌نگریست تا ببیند چه کسی این کار را کرده است. پس آن زن که می‌دانست بر او چه گذشته است، ترسان و لرزان آمده، به پای عیسی افتاد و حقیقت را به تمامی به او گفت. عیسی به وی گفت: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامت برو و از این بلا آزاد باش!»

مسیح و شاگردان و گروهی بسیار با هدف شفای دختر یایروس به سمت خانه او در حرکت بودند. هدف خانه یایروس بود اما خداوند از هر جا عبور کند برکتش جاری است. خداوند عبور می‌کند تا ما را شفا دهد، چه کسانی که دور هستند و چه کسانی که نزدیک. او زنده است و شفا دهنده، و می‌خواهد تا ما او را بشناسیم و نگاهمان به او باشد.

آوازه شفا دهندگی مسیح در شهرها پیچیده بود، در این میان زنی بیمار بود که نه دارایی و ثروتش و نه طبیبان هیچ یک قادر به شفا دادنش نبودند و شاید او خسته و درمانده بارها زیر لب از خدا خواسته بود که جانش را بگیرد و از این همه درد و طردشدگی و شرم و حقارت راحتش کند. چقدر آشناست! بارها در زندگیمان وقتی راه حلی برای مشکلاتمان نمی‌یابیم کواترین راه حل به ذهنمان خطور می‌کند؛ خدایا جانم را بستان. غافل از آنکه عیسی پاسخ همه سوالات ماست و او می‌گوید: **من «راه و راستی» هستم. من «در» هستم. ناامیدی، بی‌ایمانی و شک جاده‌هایی هستند که ما را به مرگ رهنمون می‌سازند. شک به محبت خدا بزرگترین تله**

خداوند

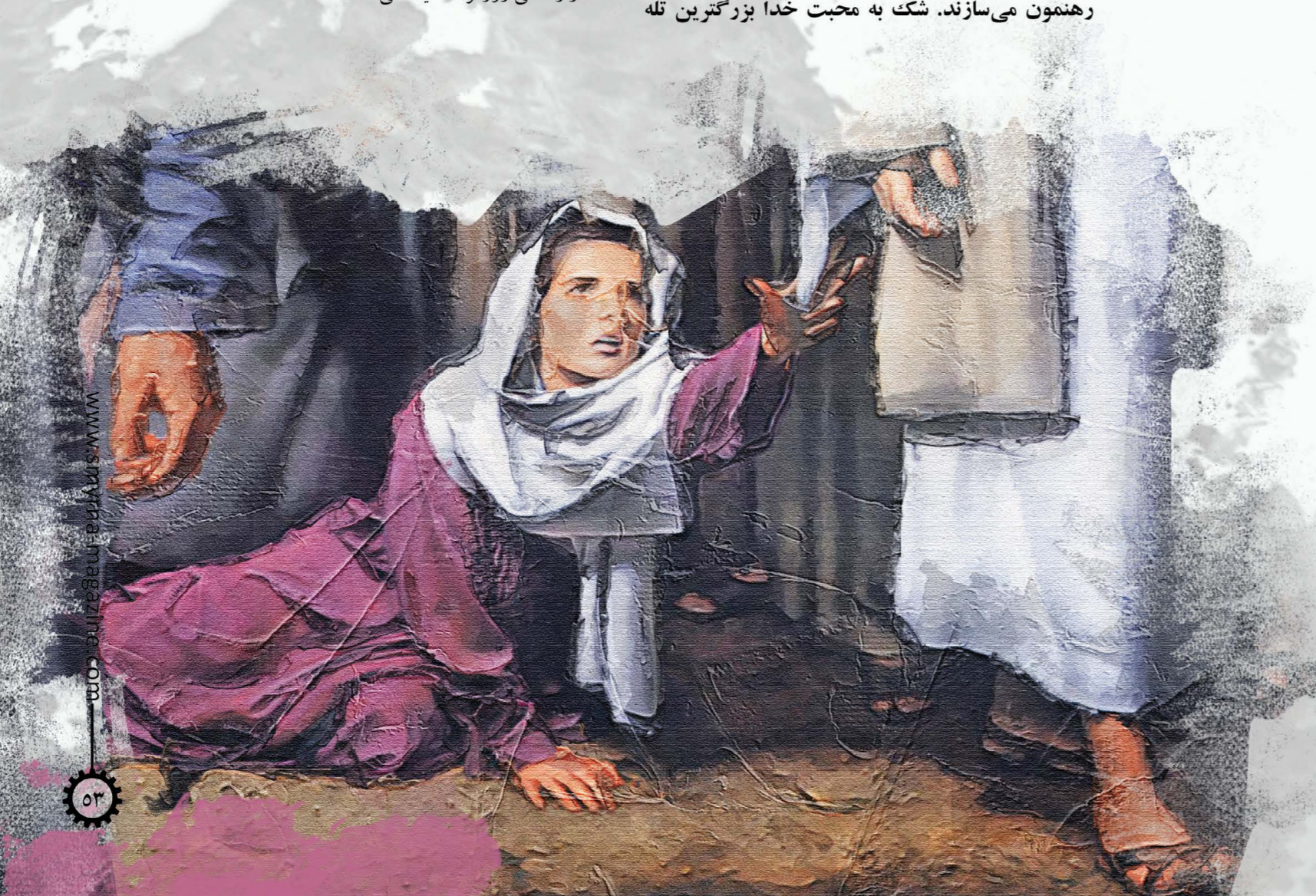
عبور می‌کند تا ما را

شفا دهد، چه کسانی که دور هستند و چه کسانی که نزدیک. او زنده است و شفا دهنده، و می‌خواهد تا ما او را بشناسیم و نگاهمان به او باشد.

دشمن است. لازم است آگاه باشیم که خداوند جهان را آنقدر محبت کرد که یگانه پسر خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودان یابد. بلی ایمان به محبت بی‌اندازه او به ما شهادت قدم برداشتن در جاده سلامتی می‌دهد.

و اما آوازه کار خدا برای زن درمانده نوید امیدی تازه بود. زن درباره عیسی و کارهای عجیب و معجزه او شنیده و گوش‌های روحانیش باز شده بود، به صدای مسیح پشت در قلبش پاسخ داده بود و با زبانش اعلام کرد که «اگر حتی به ردایش دست بزنم شفا خواهم یافت».

این چگونه ممکن است؟ شخصی که بارها نزد طبیب رفته، تحت درمان بوده و رنج دیده است چگونه می‌توانست بود چنین ایمانی را دریافت کند؟ ما انسان‌ها چشمان نفسانی مان باز است. تنها آنچه را می‌بینیم که قابل لمس است مانند داروها، قرص‌ها و آمپول‌ها. تجربیاتی که با چشمانمان آنها را دیده‌ایم و با گوش‌هایمان شنیده‌ایم را پاور داریم و این باورها ما را در زندگی روزمره هدایت می‌کنند.





آیا با توان خودمان می‌توانیم زندگی، روابط، جسم و روحمان را شفا دهیم؟ حال با اعتراف به این موضوع چشمان ما به حقیقت خدای زنده باز خواهد شد که تنها او نجات دهنده است؛ راه و راستی است. آن زن درباره عیسی شنیده بود همان‌طور که اشعای نبی می‌گوید:

«چه کسی، ای خداوند، پیام ما را باور کرده است؟» پس ایمان از شنیدن پیام سرچشمه می‌گیرد و شنیدن پیام، از طریق کلام مسیح میسر می‌شود. (رومیان ۱۰: ۱۶-۱۷)

با اینکه شواهد نشان می‌داد که او هر روز بد و بدتر می‌شود و منطق دنیا به او می‌گفت تو شفا نخواهی یافت اما او قدم ایمان را برداشت و تصمیم گرفت همچون فرزند گمشده خداوند به آغوش او برگردد. او می‌توانست در زندانی که قرار داشت، در زندان ناامیدی، ترس و احساس گناه بماند و فقط از دور آوازه مسیح را بشنود و حسرت بکشد. اما تصمیم گرفت چشمانش را به عیسی بدوزد. او به اندازه دانه خردل گوشه ردا را لمس کرد اما کوهی که فرو ریخت بیماری، شرم و حقارت بود.

آمین، به شما می‌گویم، اگر ایمانی به کوچکی دانه خردل داشته باشید، می‌توانید به این کوه بگویید "از اینجا به اینجا منتقل شو" و منتقل خواهد شد و هیچ امری برای شما ناممکن نخواهد بود. (متی ۱۷: ۲۰)

نگاه ما چقدر به دنیا بوده است و خواسته‌هایمان را از دنیا طلب کرده‌ایم؟ آری! از آن کس که به طیبیان قدرت می‌دهد غافل بوده‌ایم، او در هر تاریکی نور امیدمان است.

آن زن چشمانش به نگاه‌های مردم نبود و دریافته بود که به عیسی نیاز دارد. پس با ایمان جلو رفت، تمرکزش روی جمعیت نبود و به امید گرفتن فیض ردای عیسی را لمس کرد. او در لحظه شفا را در خود احساس کرد.

آری! پدر منتظر ماست و آغوشش برای ما باز است و ما هیچ چیز شایسته‌ای نداریم تا به او بدهیم بلکه زخمی و خسته و دردمند و فقیر نیازمند پادشاهی او هستیم. او فوراً و بی‌منت می‌بخشد. فیض او جاری است اما چه کسی آن را دریافت می‌کند؟ این هدیه تنها از طریق ایمان به عیسی مسیح برای ما قابل دریافت است. آری پدر منتظر ماست.

بیاید ما هم از جمعیت عبور کنیم. از صداهای دنیا که هر روز فکر ما را بیشتر و بیشتر پُر می‌کند. بیاید با هم

اتاق افکارمان را خالی کنیم و تنها به او بیاندیشیم چرا که نجات در نزد اوست. او برای ما درد کشید، تهمت شنید، طرد شد و عربانی و بی‌آبرویی کشید. او که پارسا بود به سبب گناهان ما مصلوب گشت. او برای ما مرد و از مردگان برخاست تا ما زنده باشیم، آزاد باشیم و هویت‌مان را در خداوند بیابیم؛ او اینجاست. بیاید به دنیا اعلام کنیم ما تنها با لمس ردای پادشاهی او شفا خواهیم یافت. تنها در پادشاهی او سلامتی و برکت است. بیاید امروز قدمی تازه برداریم و آنچه در عقب است به فراموشی سپرده و در جاده خداوند زنده شویم.

عده بشمارای اطراف عیسی بودند و عده زیادی ردای او را لمس کردند، اما عیسی وقتی زن شفا یافت دریافت کسی با ایمان او را لمس کرده و پرسید چه کسی جامه مرا لمس کرده است؟

چقدر با ایمانی نجات‌بخش به حضور خدا می‌رویم؟ آیا ایمان ما ملکوت را می‌لرزاند؟ آیا توجه خدا را به سمت ما برمی‌گرداند؟ خداوند به سمت ما مایل می‌شود تا ما را بشنود. آری گوش‌های خداوند سنگین نیست بلکه این گناهان ماست که میان ما و خدا جدایی افکنده. کافیست از تاریکی‌ها و همه‌های دنیا به سمت نور او بازگردیم چرا که او مشتاق ماست.

براستی کجای این سفر هستیم؟ در اسارت، در راه رسیدن به عیسی یا در مقطع تصمیم‌گیری! یا ردایش را لمس کرده و شفا یافته‌ایم اما زبان اعلام آن را نداریم تا از میان جمعیت به پای عیسی بیفتیم و بگوییم عیسی تو ما را شفا دادی.

این زن ترسان و لرزان به پای عیسی افتاد و حقیقت را به تمامی به او گفت. او تصمیم گرفت که نه تنها شفایش را بلکه وجودش را در راستی به او بسپارد. عیسی از ما می‌خواهد شهادت بدهیم او ما را نجات داده تا همکار او باشیم و پیام را به گوش اطرافیان برسانیم. موجب رشد بذر ایمان برای آنها شویم و می‌بایست به مانند این زن اعلام کنیم و شهادت دهیم که عیسی مسیح شفا دهنده است.

اگر در سفر زندگی‌مان به شفا رسیده‌ایم اما دنیا جرات شهادت دادن را از ما دزدیده است ما هنوز در زندان افکارمان هستیم. بیاید این شفاها را هر چقدر اندک در آسمان بیاندوزیم جایی که دزدان نمی‌توانند نقب بزنند.

زمانی که توبه و بازگشت می‌کنیم و خود را به تمامی تسلیم او می‌کنیم در می‌یابیم که تنها به واسطه او نجات خواهیم یافت. عیسی به او گفت «دخترم ایمانت تو را شفا داده.»

او ما را دخترم خطاب می‌کند تا ما مطمئن شویم که پذیرفته شده هستیم. بله ما پذیرفته شده‌ایم تا به واسطه خون مسیح از مقام فرزند خواندگی بهره‌مند باشیم و او با یادآوری این جمله که «ایمانت تو را شفا داده» فیض را به ما یادآور می‌شود.

به همه‌ی کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد (یوحنا ۱: ۱۲).

عیسی از آن زن می‌خواهد که به سلامت رفته و از این بلا آزاد باشد.

این جمله برای ما روشن می‌کند که اراده خداوند آزادی ماست. نقشه او آزادی ماست و این ما هستیم که انتخاب می‌کنیم در آزادی او قدم برداریم یا در زندان حقارت خود بمانیم. رهایی یا اسارت؟ ما برای رهایی آفریده شده‌ایم پس بیاید با ایمان فیض خداوند را دریافت کرده و از اسارت‌هایمان آزاد باشیم. بدانیم که مسیح در دست راست پدر برای ما شفاعت می‌کند تا ما آزاد باشیم. او هیچ وقت ما را ترک نمی‌کند. شکر برای خدای زنده که میان ماست تا هر روز یادآور صلیب برای آزادیمان باشد. کافی است دستان او را ببینیم که به سمت ما دراز شده و دریافت کنیم. او می‌بخشد؛ بی‌منت می‌بخشد. بیاید چشمانمان را به حقیقت مسیح باز کنیم که تنها حقیقت او ما را آزاد خواهد کرد. تا امید را که بدان فراخوانده شده‌ایم را ببینیم و آواز امید آن را برای همگان بسراییم.

چشمانی بینا و گوش‌هایی شنوا برای تک‌به‌تک شما عزیزان به جهت دریافت و بازخرید هویت می‌طلبیم.

فیض خداوند با شما.

تیم بانوان اسمیرنا



باید نگاهمان را

از زمین به آسمان

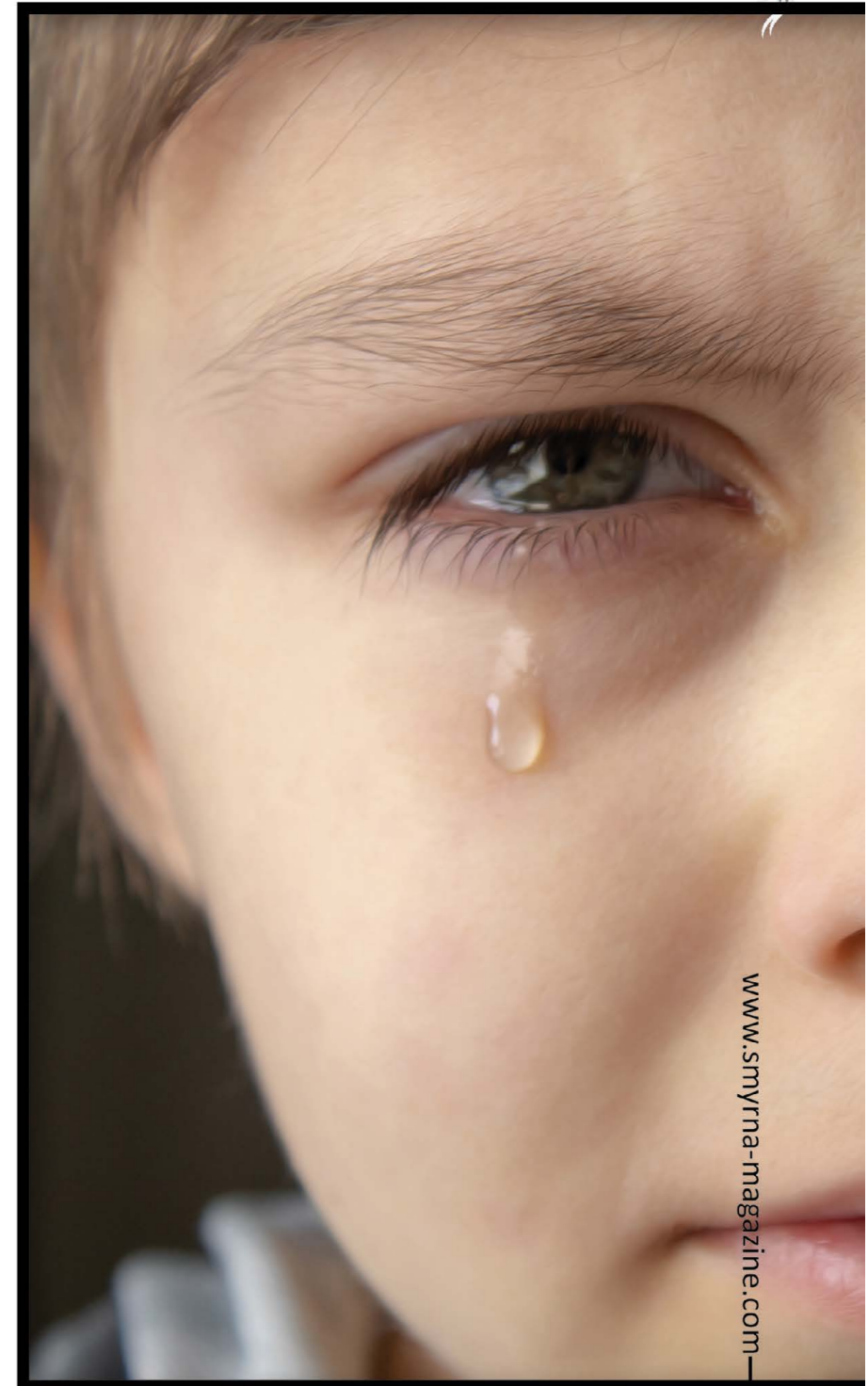
بالا ببریم

مادر باز رحمت را ببینیم

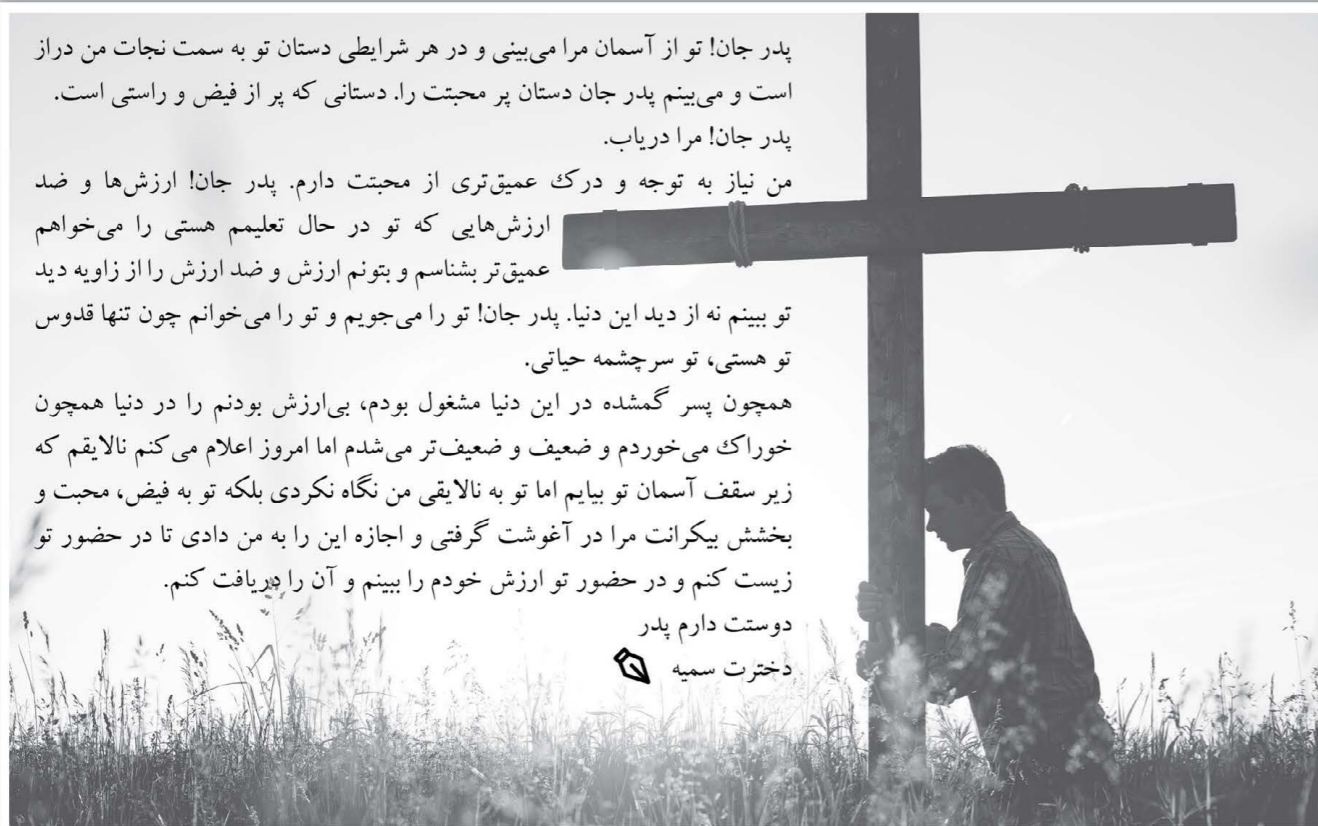


دنبوشته‌های دور و نزدیک

اشک....
 اشک‌هایم می‌چکند و صورتم را نوازش می‌کنند
 چه هدیه زیبایی است که درونم را بیرون می‌ریزد...
 گاهی از سر شکستن و درد...
 گاهی از سر غم پنهان...
 گاهی از سر توبه... و گاهی از سر عشق
 عشقی که دست و پایش بسته است تا در معشوق
 خود بیارآمد. عشقی که در انتظار غوطه‌ور شدن است.
 عشقی که فریاد می‌زند من تو را می‌خواهم. تنها تو را
 می‌خواهم، تو برای من کافی هستی، آری تو مرا کافی
 هستی.
 گر چه او را ندیده اما چشیده‌ام، او را باور دارم که با
 آغوشی باز مرا در پی خود می‌کشد و هر چه دارم را
 حتی به پایش بریزم هیچ است. به سمت او می‌دوم غافل
 از آنکه او ابتدا در پی من دوان دوان آمده...
 با اشک‌هایم پاهایش را می‌شویم با موهایم خشک
 می‌کنم، غافل از آنکه او ابتدا پاهایم را شسته و با شال
 کمر خشک کرده...
 با تمام وجودم زانو می‌زنم و قلبم را به او تقدیم می‌کنم...
 غافل از آنکه او پیشتر جانم را برایم داده است.
 اوست که مرا در پی خود می‌کشد، او مرا می‌بوسد و
 همه چیز را به من بخشید تا او را بشناسم، تا محبت او را
 بچشم و همانند او عمل کنم...
 در درونم شهری است از پیدایش تا...
 او الف من و ی من هست، ابتدا و انتهای من
 زندگی کتاب مقدس است و روزهایم تاریخی که به
 بشر گذشته
 درونم جلیات هست اما خداوند داوودش را فرستاد تا
 جلیات‌ها را درهم شکند
 درونم موسی با قوم در حرکت است
 درونم ایلیاست
 درونم بلعام منتظر است
 درونم یحیاست
 درونم شهری است که هر روز خورشید طلوع و غروب
 می‌کند، اوست که در رحم مادرم بر سطح آب‌ها مرا
 در بر گرفت
 اوست که با من بود و هست و خواهد بود... پیوسته...
 من در مقابل محبت ازلی و ابدی او چه می‌کنم؟
 المیرا

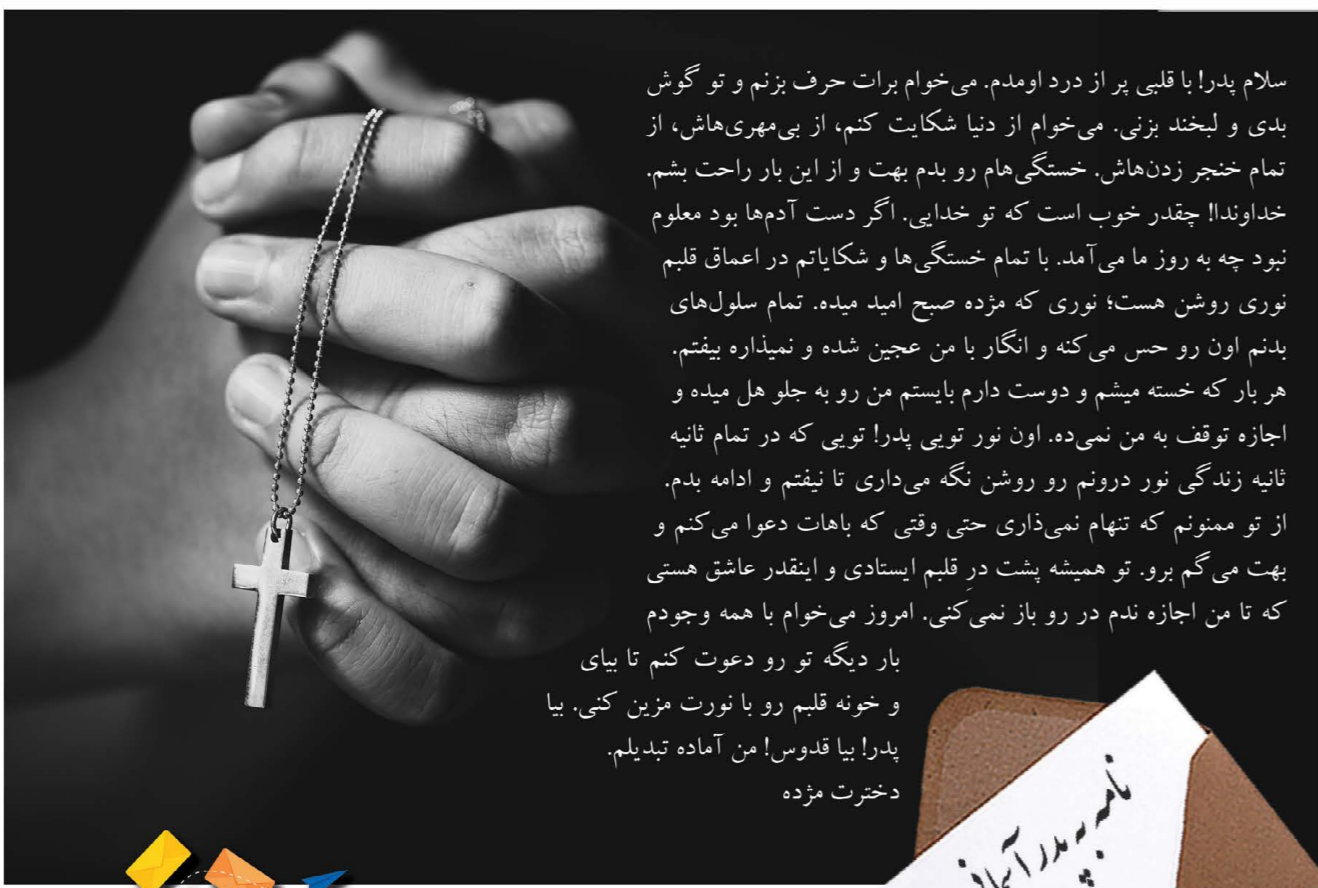


پدر جان! تو از آسمان مرا می‌بینی و در هر شرایطی دستان تو به سمت نجات من دراز
 است و می‌بینم پدر جان دستان پر محبت را. داستانی که پر از فیض و راستی است.
 پدر جان! مرا دریاب.
 من نیاز به توجه و درک عمیق‌تری از محبت دارم. پدر جان! ارزش‌ها و ضد
 ارزش‌هایی که تو در حال تعلیم هستی را می‌خواهم
 عمیق‌تر بشناسم و بتونم ارزش و ضد ارزش را از زاویه دید
 تو ببینم نه از دید این دنیا. پدر جان! تو را می‌جویم و تو را می‌خوانم چون تنها قدوس
 تو هستی، تو سرچشمه حیاتی.
 همچون پسر گمشده در این دنیا مشغول بودم، بی‌ارزش بودم را در دنیا همچون
 خوراکی می‌خوردم و ضعیف و ضعیف‌تر می‌شدم اما امروز اعلام می‌کنم نالایقم که
 زیر سقف آسمان تو بیایم اما تو به نالایقی من نگاه نکردی بلکه تو به فیض، محبت و
 بخشش بیکرانم مرا در آغوش گرفتی و اجازه این را به من دادی تا در حضور تو
 زیست کنم و در حضور تو ارزش خودم را ببینم و آن را دریابم.
 دوست دارم پدر
 دخترت سمیه



دوست دارم پدر
 دخترت سمیه

سلام پدر! با قلبی پر از درد اوادم. می‌خوام برات حرف بزنم و تو گوش
 بدی و لبخند بزنی. می‌خوام از دنیا شکایت کنم، از بی‌مهری‌هاش، از
 تمام خنجر زدن‌هاش. خستگی‌ها رو بدم بهت و از این بار راحت بشم.
 خداوند! چقدر خوب است که تو خدایی. اگر دست آدم‌ها بود معلوم
 نبود چه به روز ما می‌آمد. با تمام خستگی‌ها و شکایاتم در اعماق قلبم
 نوری روشن هست؛ نوری که مژده صبح امید میدهد. تمام سلول‌های
 بدنم اون رو حس می‌کنه و انگار با من عجین شده و نمیداره بیفتم.
 هر بار که خسته میشم و دوست دارم بایستم من رو به جلو هل میدهد و
 اجازه توقف به من نمی‌ده. اون نور تویی پدر! تویی که در تمام ثانیه
 ثانیه زندگی نور درونم رو روشن نگه می‌داری تا نیفتم و ادامه بدم.
 از تو ممنونم که تنهام نمی‌ذاری حتی وقتی که باهات دعوا می‌کنم و
 بهت می‌گم برو. تو همیشه پشت در قلبم ایستادی و اینقدر عاشق هستی
 که تا من اجازه ندم در رو باز نمی‌کنی. امروز می‌خوام با همه وجودم
 بار دیگه تو رو دعوت کنم تا بیای
 و خونه قلبم رو با نورت مزین کنی. بیا
 پدر! بیا قدوس! من آماده تبدیلم.
 دخترت مژده





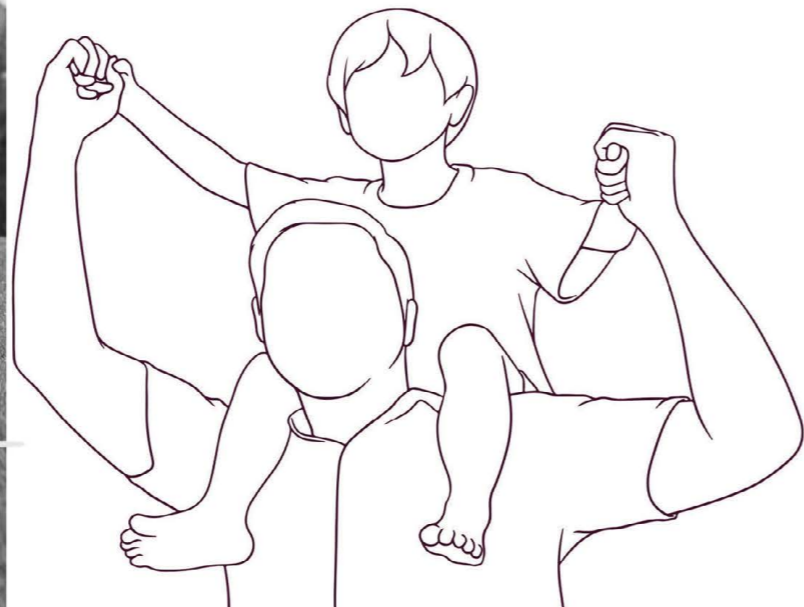
پدر هر روزت مبارک

ی	ت	ص	خ	ر	ه	و	خ	د	ا	س
ی	ه	ی	ا	ش	ع	ی	ا	ن	ی	م
س	ب	و	ت	ی	ک	ه	ع	ی	س	و
ی	ه	ی	ه	ا	ل	و	ق	ا	ز	ی
ش	ه	ر	ت	ص	ا	د	ر	ت	ل	ی
ذ	ت	و	ب	ل	د	ا	و	ب	ر	ل
ی	ب	ب	ه	د	ح	ق	ی	ف	ن	ز
ه	د	ت	و	ی	م	م	ی	ی	ی	ه
م	ا	ن	ن	ت	ر	و	ا	ن	ا	ا
ر	ی	ا	ک	ا	ر	ی	د	ش	و	د

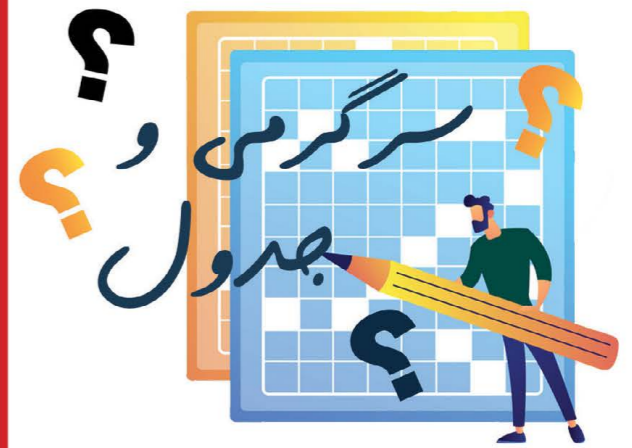
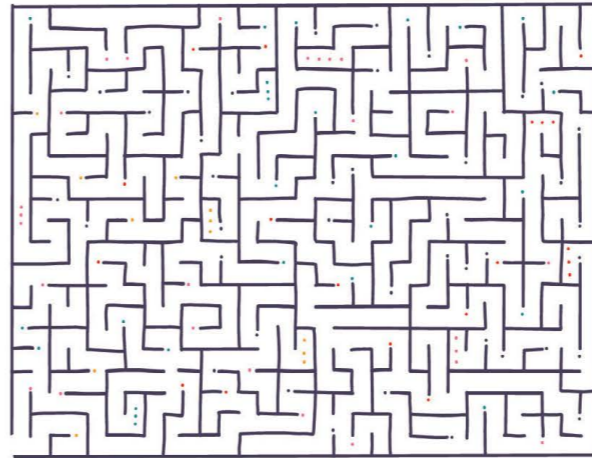
می‌توانید رمز جدول را از طریق راههای ارتباطی انتهای مجله برای ما ارسال کنید.

پس از پیدا کردن جواب سوالات در جدول کلمات بهم ریخته، می‌توانید به رمز جدول دست پیدا کنید. (ترتیب رمز جدول از بالا به پایین از راست به چپ می‌باشد)

- عیسی در کجا به دنیا آمد.
- بزرگترین نبی صاحب کتاب.
- خدای فراهم کننده.
- خدای عدالت.
- عیسی را به سی سکه فروخت.
- داده‌های تاریخی اعمال رسولان را به تحریر درآورد.
- پشیمانی از گناه و اعتراف به آن.
- آخرین و بزرگترین داور قوم اسرائیل.
- خمیر مایه فریسیان.
- به معنی کیفا.
- جلیقه مخصوص کاهنان.
- حق نخست‌زادگی خود را فروخت.



راه را بیابید



۶. از شبه فلزات/ نانی که خدا به یهودیان از آسمان عطا کرد/ صریح و آشکار.
۷. در این انجیل الوهیت عیسی با روشنی بیشتری مورد تاکید قرار گرفته/ یعنی خانه خدا.
۸. سست/ گل بتونه/ تظاهر به ایمان.
۹. دانه دانه/ حیلله‌گر/ دریا.
۱۰. لای خراجگیر بعد از شناختن مسیح/ فرسوده/ گونه و اصل هر چیز.
۱۱. اساس/ شیره خرما/ آدمی را خوار می‌سازد.
۱۲. مری حکمت.
۱۳. اختیار دار/ زیستن/ صبرش مثال زدن

۱. زبان پارسا به آن سخن می‌گوید/ جور و جفا.
۲. پدر مالک آسمان‌ها آن را از دانایان و خردمندان پنهان داشته و بر کودکان آشکار کرده.
۳. به معنای خدای من یاری دهنده است/ حرف همراهی/ ضربه سر.
۴. موضوع این کتاب اعلام داوری زود هنگام خدا بر یهوداست/ غده‌ای در جلوی نای.
۵. متانت/ شاخه و برگ آن درخت نماد صلح

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
												۱
												۲
												۳
												۴
												۵
												۶
												۷
												۸
												۹
												۱۰
												۱۱
												۱۲
												۱۳

افقی

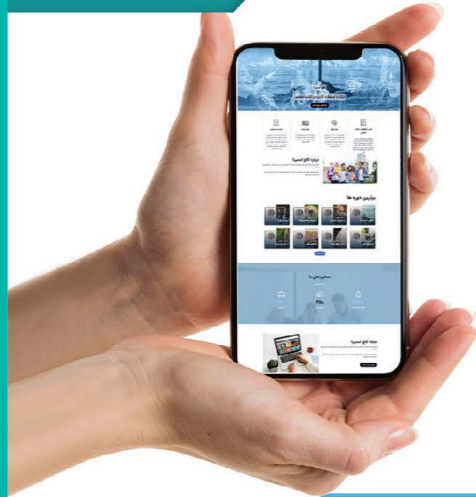
۱. معنی خدا با ماست/ مصیبت.
۲. بدون آن هیچکس خدا را نخواهد دید/ چهره.
۳. تکیه گاه موسی/ فراست.
۴. ماه نهم سال شمسی/ ظاهر/ بخشنده‌گی.
۵. همسر مرد/ گردآوری/ صدف نشین.
۶. رد پا/ آواز دست جمعی.
۷. از اقسام اسلحه کامل خداوند/ گرمای سخت.
۸. کالبد/ پیشرو عزت.
۹. بواسطه آن دو، تقصیر کفاره می‌شود.
۱۰. برادرش را کشت/ پیمان.
۱۱. غرور/ پروت.
۱۲. خدای عدالت.
۱۳. اراده خدا این است که چه باشیم/ ویران شده.



کالج اسمیرنا



کالج اسمیرنا با هدف درک و استفاده کاربردی کتاب مقدس در زندگی یک ایماندار تاسیس شد. این کالج تلاش می‌کند تا به دانشجویان و علاقه‌مندان کمک کند تا اصول کتاب مقدس را در زندگی مدرن و مسائل جاری امروزه اعمال کنند. در این راستا، کالج اسمیرنا برنامه‌های آموزشی و دوره‌های مختلفی ارائه می‌دهد که به دانشجویان این امکان را می‌دهد تا با مطالعه عمیق کتاب مقدس و مفاهیم آن، راهنمایی‌های لازم را برای مواجهه با چالش‌های روزمره بیابند.



www.smyrnacollege.com



info@smyrnacollege.com



www.smyrna-magazine.com



smyrnamagazine@gmail.com



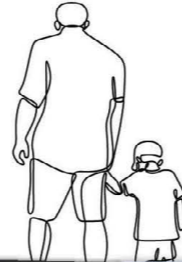
(+1) 770 268 91 76



پادگست‌های اسمیرنا



در بخش پادگست‌های اسمیرنا، به سخت‌ترین سوالات شما پاسخ داده شده است؛ خدا کیست؟ چرا اجازه می‌دهد ما رنج بکشیم؟ چه چیزی پسر خدا بودن عیسی را اثبات می‌کند؟ ارزش و هویت ما از نگاه خدا چیست؟ شما می‌توانید برای تامل به پاسخ این سوالات با اسکن QR کد به کانال یوتیوب ما مراجعه کنید و کتاب‌هایی که به صورت صوتی برای شما مهیا شده است را بشنوید.



انتشارات اسمیرنا



خبر خوش

خداوند امروز شما را به سفری دعوت می‌کند تا با او همراه شوید. او مشتاق است تا وارد زندگی شما شود و زندگی تازه‌ای به شما ببخشد. تمامی این خدمات تدارک خداوند است تا این خبر خوش به شما برسد. اگر شما هم مایل هستید در این سفر با او همراه شوید و او را بشناسید با ما تماس بگیرید. تیم اسمیرنا آماده خدمت به شما عزیزان است تا شما را در این سفر همراهی کند. فراموش نکنید او منتظر شماست. در هر شرایطی که هستید.

(+1) 770 268 91 76
 (+1) 469 793 96 88
 (+90) 534 269 75 45

smyrnamagazine@gmail.com
 info@jubalbandministries.org

برای دریافت نسخه چاپی کتاب‌ها و دیگر کتاب‌های انتشارات اسمیرنا با ما تماس بگیرید.



با ما تماس بگیرید

Smyrna Church (JBM)



Omid Sabooki



Smyrnachurch_jbm



@smyrna.jubal.church



Smyrna Church (JBM)



(+1) 469 793 96 88

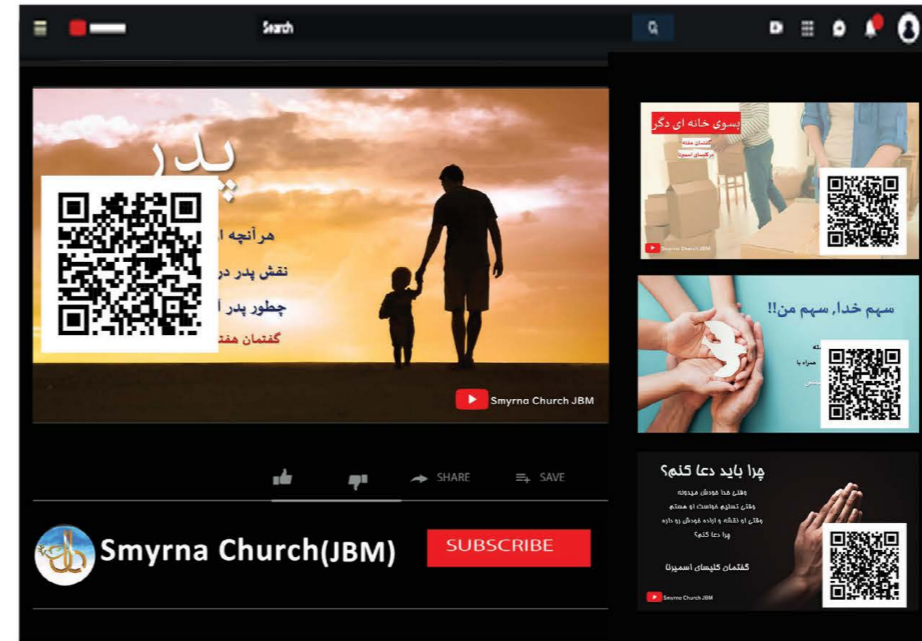


شما با اسکن بار کد «لینک تری» می‌توانید به تمامی آدرس‌ها و راه‌های ارتباطی ما دسترسی داشته باشید.
 @smyrna_church_jbm



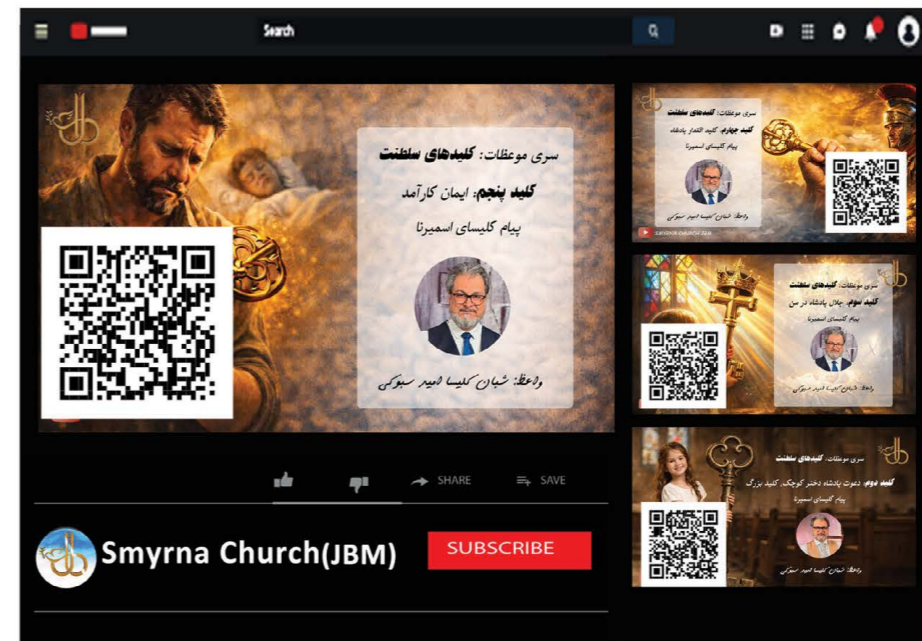
گفتمان

برای تماشای گفتارهای کلیسای اسمیرنا می‌توانید به کانال یوتیوب ما در بخش «گفتمان زنده» مراجعه نمایید. هدف از برگزاری گفتارها، رشد و گام زدن در مسیر درست و زندگی هدفمند می‌باشد. در این گفتارها به مسائل مختلف روزمره در راستای شناخت خدای حقیقی، خدایی که با عشق برای نجات ما قدم برداشت می‌پردازیم. شما می‌توانید نظرات و سوالات خود را با ما از طریق راه‌های ارتباطی مطرح کنید.



موعظه‌ها و برنامه‌های کلیسای اسمیرنا بر روی کانال برقرار می‌باشد. هر یکشنبه ساعت ۱۹ به وقت ایران شما می‌توانید در جلسات رسمی کلیسا شرکت کنید. (بر کانال یوتیوب، اینستاگرام و تلگرام). هر یکشنبه در شبکه ماهواره‌ای محبت نیز می‌توانید موعظه‌های کلیسای اسمیرنا را دنبال کنید.

موعظه





مدر تورا
در آغوش خود
عمل می کند



www.smyrna-magazine.com

Copyright © 2026 by JBM

Presented By Jubal Band Ministries

JUBAL BAND presents: The Monthly magazine in Farsi that promotes biblical faith and Iranian Christian culture.

please contact with us by: (+1) 770 268 9176 - (+1) 469 793 96 88 - (+90) 534 269 75 45